

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سعد و سعید رضی اللہ عنہما

یاوران راستین پیامبر ﷺ

ایوب گنجی

۱۳۸۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله والصلاة والسلام على رسول الله وعلى آله وأصحابه ومن والاه، أما بعد؛
به راستی انسان نمی‌تواند از وقت و زمانی که در اختیار دارد استفاده‌ی مطلوب
را ببرد و یا اهمیّت آینده را به خوبی درک نماید مگر اینکه از گذشته، درس و
عبرت بگیرد.

ما امتی هستیم که پروردگار به سبب وجود بعضی از بزرگ‌مردان تقوی و دانش
بر ما ممتّ نهاده است، همان مردانی که مانند آنها در امت‌های دیگر و در دوران و
اعصار گذشته، وجود نداشته است.

آری! این بزرگ‌مردان، اصحاب و یاران رسول‌الله - ﷺ - هستند که سراسر
زندگی‌شان برای عصر ما، درس و پند است و ما می‌توانیم با درس گرفتن از
زندگی آنان رو به پیشرفت و ترقی بگذاریم.

وقتی صفحات زندگی این عزیزان را ورق می‌زدیم و وقایع و اتفاقات دوران
زندگی‌شان و نیز عظمت و تقوی و ایثارشان را مطالعه می‌نمودیم با خود می‌گفتم:
چگونه جوانان عصر ما از این اسوه‌های نیکو و از این عظمت و شکوه بی‌خبرند؟!
و اصلاً چگونه عصر ما با این اخبار که به مثابه نوری است که می‌توان در پرتو آن
حرکت کرد و به خدا رسید، بی‌اطلاع و غافلند از زندگی کسانی که باید در افعال
و اقوال از آنان تقلید کرد؛ چراکه تشبّه به اهل کرامت و فضل و بزرگی، فلاح و
رستگاری را به دنبال دارد.

امروز در حلقه و سلسله‌ی بحث‌هایمان به بررسی زندگی دو تن دیگر از یاران
رسول اکرم - ﷺ - رسیده‌ایم، دو شیرمرد میدان‌های تقوی و جهاد، دو مرد بهشتی،
دو مرد ایثارگر، دو شاگرد و همسنگر پیامبر اعظم - ﷺ - «سعد بن ابی وقاص» و
«سعید بن زید» - رضی الله عنهما -

پس با صفحاتی از تاریخ و حدیث همراه می‌شویم تا بیشتر با این دو «اسوهی
حسنة» آشنا گردیم.

ایوب گنجی - سنندج، مسجد جامع قُبا

تیرماه ۱۳۸۵ ش / جمادی الثانی ۱۴۲۷ ق

ارتباط با ما aiob@kurdit.net

بخش اول

سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه

قهرمان قادسیه، فاتح مدائن

و نابود کننده آتش مجوسیت در ایران

سعد رضی الله عنه را بشناسیم:

سعد پسر ابی وقاص - رضی الله عنه - حدوداً ۲۳ سال قبل از هجرت رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - در مکه مکرمه به دنیا آمد.

پدر سعد رضی الله عنه، مالک بن وهیب (مشهور به ابی وقاص) او نیز پسر عبد مناف بن زهره بن کلاب بن مره بن کعب بن لؤی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر بن کنانه القرشی الزهری می باشد^(۱).

اما در مورد مادر ایشان، مورخین اختلاف نظر دارند. اکثر مورخین بر این باورند که مادر حضرت سعد - رضی الله عنه - «حمنه بنت سفیان بن عبد شمس» می باشد و بعضی دیگر از جمله علامه حافظ ابن حجر عسقلانی - رحمه الله - قائل است که مادر سعد، «حمره بنت سفیان بن امیه» بوده است^(۲).

کنیهی حضرت سعد - رضی الله عنه - در تمامی کتب تاریخ بالاتفاق «ابواسحاق» و لقب او «الأسد فی براتنه»: شیر در چنگالش، ذکر شده است^(۳).

سعد رضی الله عنه قبل از اسلام:

هنگامی که نور نبوت، کوی و برزن مکه را منور کرد، سعد رضی الله عنه در ایام جوانی و دوران قدرت و رشد بود. سعد رضی الله عنه نسبت به پدر و مادرش دارای عاطفه و

(۱) - أسد الغابة: ج ۲، ص ۲۳۲.

(۲) - الإصابة: ج ۲، ص ۳۰.

(۳) - عمالقة الإسلام: ج ۳، ص ۳.

احساسی لطیف بود و در حق آنها نیکی بسیار می‌کرد مخصوصاً نسبت به مادرش
پیش از حد تصور محبت داشت.

با اینکه در آن موقع در آغاز سال هفدهم عمرش به سر می‌برد؛ اما دارای عقل و
شعور و آگاهی و درک مردان بزرگ و پا به سن نهاده بود، و پیرانه سر رفتار
می‌کرد. مثلاً به لهو و لعب و بازیچه‌هایی که همسالانش به آن مشغول می‌شدند
علاقه‌ای نداشت، بلکه تمام هم و وقت خود را در آماده کردن تیر و ساختن کمان
صرف می‌کرد، و همیشه مشغول تیراندازی بود، تا جایی که انگار خود را برای
کاری بس بزرگ آماده می‌کرد.

و نیز فساد عقیده و سوء احوال قوم خود را، نمی‌پذیرفت و آن را موجب
آرامش نمی‌دانست، انگار همیشه منتظر بود تا دستی نیرومند و قاطع به کار افتد که
آنها را از منجلا ب و تاریکی بیرون بکشد.

در همان اوان، مشیت و خواست خدای بزرگ بر آن قرار گرفت که آن دست
توانا و قاطع برای رهایی تمام بشر، از آستین حضرت محمد ﷺ - بیرون آید و به
کار افتد. اینک دست سرور مخلوقات و کائنات، حضرت محمد بن عبدالله ﷺ - به
کار افتاده و این دست نیرومند، درخشنده ستاره‌ی الهی؛ یعنی، کتاب خدا را در
مشت دارد که هرگز خاموش نمی‌شود و از فروغش کاسته نخواهد شد.

سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه بسی سریع، دعوت هدایت و حق را اجابت و لبیک
گفت و سومین مرد یا چهارمین فرد بود که به اسلام مشرف شدند.

به همین علت، اغلب به عنوان مباهات و افتخار می‌گفت:

هفت روز تمام من یک سوم اسلام بودم.

از آنجایی که آثار ذکاوت و مقدمات مردانگی در وجود سعد رضی الله عنه مشاهده
می‌شد، پیوستنش به اسلام مایه‌ی شادی و خوشحالی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله - شد؛ زیرا
انتظار می‌رفت که در آینده‌ای نزدیک، این هلال به ماه کامل و قرص قمر مبدل
شود.

حرمت و شرافت نسب و بزرگی و عزتی که سعد رضی الله عنه از آن برخوردار بود، باعث می‌شد جوانان مکه تحریک و تشویق شوند و راه او را پیش گرفته، و مانند او عمل کنند^(۱).

سعد رضی الله عنه چگونه در آغوش اسلام قرار می‌گیرد:

حضرت سعد - رضی الله عنه - سومین و یا چهارمین فردی است در میان اعراب مکه، که اسلام را پذیرفت. و همانند یاران پیشین رسول الله - صلی الله علیه و آله - ایشان نیز در اوج جوانی یعنی در سن ۱۷ سالگی در آغوش اسلام قرار گرفت.

عایشه دختر حضرت سعد - رضی الله عنه - از پدرش روایت می‌کند که فرمودند:

سه روز قبل از اینکه در آغوش اسلام قرار گیرم، خواب دیدم، در تاریکی شدیدی گیر کرده‌ام و ره به جایی نمی‌برم، درست زمانی که در آن تاریکی دست و پا می‌زدم ناگهان مهتابی تابیدن گرفت. بی‌درنگ به طرف نور رفتم، دیدم سه نفر زودتر از من سبقت گرفته‌اند و آنجا رسیده‌اند، آنان زید بن حارثه، علی بن ابی‌طالب و ابوبکر صدیق - رضی الله عنهم - بودند. از آنان پرسیدم: از کی اینجا هستید؟ گفتند: «همین الآن آمدیم.» صبح آن شب تا عصر جریان خواب مرا به خود مشغول کرده بود. شنیدم محمد بن عبدالله - صلی الله علیه و آله - مخفیانه مردم را به دین اسلام می‌خواند. دریافتیم، خداوند در رحمت به رویم گشوده و سعادت مرا در نظر گرفته است که به سبب آن، از تاریکی گمراهی و نادانی رسته، و به نور هدایت راه یابم. فوراً خود را به او رساندم، او را در دره‌ی «جیاد» یافتیم که مشغول نماز عصر بود.

از ایشان پرسیدم: شما انسان‌ها را به سوی چه چیزی فرا می‌خوانید؟ فرمودند: «به سوی شهادت به یگانگی الله و اینکه من رسول بر حق خدا هستم.» سپس فرمودند: «ای سعد! بگو أشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أن محمداً رسول الله».

(۱) - صور من حياة الصحابة: ص ۲۲۰-۲۱۹.

من هم بی‌درنگ گفتیم: «أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أنك رسول الله»^(۱).
 هدایت نوری است ربّانی که خداوند در قلب هر کدام از بندگان که اراده
 کند، قرار می‌دهد. پس پروردگار اینجا بود که نور هدایتش را در قلب سعد رضی الله عنه
 انداخت و او سریعاً به اسلام روی آورد. سعد رضی الله عنه می‌گوید:
 «ما أسلم أحدٌ إلاّ في اليوم الذي أسلمتُ فيه، ولقد مكثتُ سبعة أيّامٍ وآنّي لثالث
 الإسلام»^(۲).

روزی که من اسلام را پذیرفتم هیچ فرد دیگری ایمان نیاورد و تا هفت روز من یک
 سوم اسلام بودم.

استقامت سعد رضی الله عنه بر توحید:

هنگامی که نور ایمان قلب سعد را منور ساخت او جوانی ۱۷ ساله و از
 خانواده‌ای ثروتمند و نامدار بود که محبت شدید و فراوانی بین او و پدر و مادرش
 وجود داشت. مسلمان شدن چنین جوانی از این خانواده‌ی سرشناس به این
 آسانی‌ها نبود، آنان این اقدام را مایه‌ی ننگ قبیله‌ی خویش تلقی می‌کردند.
 پس قرار گرفتن سعد در آغوش اسلام به این سهل و آسانی تمام نشد، بلکه او
 در معرض مشکل‌ترین و سخت‌ترین آزمایش قرار گرفت، و حتی سختی و
 دردناکی این آزمایش به حدی رسید که در مورد آن آیه‌ی قرآن نازل شد. اما
 بگذار داستان را به خودش واگذار کنیم که این تجربه‌ی بی‌نظیر را برایمان بگوید:
 «مادرم به محض اینکه از اسلامم باخبر شد، آتش گرفت و از کوره در رفت و
 من جوانی بودم نسبت به او نیکو رفتار و با محبت، که او را بسیار دوست داشتم،
 مادرم به من رو کرد و گفت:

(۱) - الرياض النضرة: ج ۴، ص ۲۷۶.

(۲) - بخاری: ۳۷۲۷. ابن ماجه: ۱۳۲. امام احمد در مسندش «فی فضائل الصحابة»:

«این دینی که تو اختیار کرده‌ای و تو را از دین پدر و مادرت منصرف کرده است، چه ارزشی دارد؟ قسم به خدا یا این دین را ترک می‌کنی، یا تا مردن لب به آب و غذا نمی‌زنم، بگذار از گرسنگی و تشنگی بمیرم. و تو هم از غصه‌ی مرگ من دق به دل شوی و جگرت بسوزد و از کارت پشیمان شوی و خون جگر بخوری، و تا آخر دنیا مردم تو را به نام ننگ یاد کنند.»

گفتم: «مادر جان! چنین کاری نکن، چون هیچ چیز نمی‌تواند مرا به ترک دین وادارد.»

ولی مادرم تهدید و وعده‌ی خود را عملی کرد، و از خوردن و آشامیدن، برای مدتی مدید امتناع ورزید، در نتیجه جسمش لاغر و استخوانش سست و نیرویش را از دست داد. و من هم هر ساعت پیش او می‌رفتم و تشویقش می‌کردم که چیزی بخورد یا بنوشد، اما هر بار شدیدتر از دفعه‌ی قبل امتناع می‌کرد، و قسم می‌خورد تا مرگ چیزی نخورد و ننوشد، مگر اینکه من دینم را ترک نمایم.

بالاخره به او گفتم:

«مادر جان! خودت می‌دانی، تو را بیش از تصوّر دوست دارم، ولی باید بگویم، خدا و پیامبر ﷺ را بیش از تو دوست دارم. قسم به خدا اگر تو هزار جان داشته باشی، و یکی بعد از دیگری آنها را از دست بدهی، من دینم را ترک نمی‌کنم.»

مادرم وقتی این صحنه را دید و یقین پیدا کرد که من در تصمیم جدّی هستم، به ناچار خوردن و نوشیدن را از سر گرفت و اعتصاب غذایش را شکست، بعد از آن خدای متعال این آیه را نازل کرد^(۱).

(وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا^ط

[لقمان: آیه ۱۵].

وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا﴾

(۱) صور من حياة الصحابة: ص ۲۹۱.

«هرگاه آن دو (پدر و مادر) تلاش کردند که چیزی را شریک من قرار دهی که کمترین آگاهی از بودن آن و (کوچک‌ترین دلیل بر اثبات آن) سراغ نداری، از ایشان فرمانبرداری مکن. (چراکه در مسأله‌ی عقائد و کفر و ایمان همگامی و همراهی جایز نیست، و رابطه‌ی خدا، مقدّم بر رابطه‌ی انسان با پدر و مادر است، و اعتقاد مکتبی برتر از عواطف خویشاوندی است ولی در عین حال) با ایشان در دنیا به طرز شایسته و به گونه‌ی بایسته‌ای رفتار کن.»

مبارزه‌ی عاطفه و ایمان:

این صحنه یکی از صحنه‌های زیبای تاریخ اسلام است که در آن مبارزه‌ی عاطفه و محبت انسانی و ایمان و محبت پروردگار به جنگ برخاستند، اما کدام یک چیره می‌شوند؟ انسان با ایمان کدام راه را ترجیح می‌دهد؟! اینجا صداقت در ادعای محبت خدا و رسول و دین پروردگار مشخص می‌شود و عهد و پیمانی که با پروردگار بسته است.

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا...﴾ [فصلت / ۳۰]

«کسانی که می‌گویند: پروردگار ما تنها خدا است، و سپس (بر این گفته‌ی خود که اقرار به وحدانیت است می‌ایستند، و آن را با انجام قوانین شریعت عملاً نشان می‌دهند، و بر این راستای خداپرستی تا زنده‌اند) پا بر جا و ماندگار می‌مانند فرشتگان پیش ایشان می‌آیند و (بدانان مژده می‌دهند) که نترسید و غمگین نباشید...»

به خوبی در این صحنه تأمل کنید که چگونه ایمان واقعی و محبت الله و رسول قلب «سعد رضی الله عنه» را درنور دیده و غبار شرک و محبت غیر را از آن برچیده است. هنگامی که مادرم اعتصاب غذا کرده بود به من گفت:

«این نخوردن و نیاشامیدن را ادامه می‌دهم تا بمیرم، آن وقت مردم به تو خواهند گفت: ای قاتل مادرا!»
گفتم:

ای مادرا! این کار را نکن؛ چراکه من در مقابل هیچ چیزی دینم را ترک نخواهم کرد.

وقتی دیدم مادرم اعتصابش را نمی‌شکند به او گفتم:

«یا أمه! تعلمین والله لو كان لك مائة نفس، فخرجت نفساً نفساً ما تركت ديني، إن شئت فكلّي أو لا تأکلي»^(۱) ای مادرا! این را خوب بدان! قسم به پروردگار اگر صد جان داشته باشی و یکی پس از دیگری آن را از دست بدهی، از دینم دست نخواهم کشید، حال دیگر هرطور که دوست داری می‌خوری یا نمی‌خوری..
وقتی این اراده‌ی قاطع مرا دید، اعتصابش را شکست و شروع به خوردن کرد.

فدا کردن جان و مال در راه خدا:

محبت خدا و رسولش طوری در قلب سعد جوان جای گرفته بود که تمامی مال و وقت خویش و نیز جانش را در کفهی اخلاص گذاشته و به پاسداری و حمایت از رسول الله - ﷺ - و دین انسان‌سازش پرداخت تا جایی که به یکی از محبوبان پیامبر - ﷺ - مبدل گشت.

اولین تیرانداز اسلام:

سعد رضی الله عنه اولین فردی بود که در راه خدا، به سوی دشمن تیر انداخت. همان چیزی که سال‌ها خود را برایش آماده کرده بود. او در تیراندازی مهارت خاصی داشت و دوران کودکی و نوجوانی‌اش را با تیر و کمان سپری کرده بود.
از زهری روایت شده که:

(۱) - مسلم: ۱۷۴۸ (الفضائل). احمد: ج ۱، ص ۱۸۱. ترمذی: ۳۱۸۸.

«روزی پیامبر ﷺ - گروهی را به منطقه‌ای در سمت جحفه گسیل داشت که سعد ﷺ نیز جزو آن گروه بود. ناگهان مشرکان بر مسلمانان حمله‌ور شد، در این لحظه حضرت سعد - ﷺ - با تیرهایش مسلمانان را پشتیبانی کرد. این اولین قتال در اسلام بود.

سعد در هنگام تیراندازی می‌گفت:

أَلَا هَلْ أَتَى رَسُولَ اللَّهِ أَنِّي حَمِيْتُ صَحَابَتِي بِصُدُورِ نَيْلِي
فَمَا يَعْتَدُّ رَامٍ فِي عَدُوِّ بَسَّهْمٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَيْلِي (۱)

آیا موضوع حمایت و پشتیبانی‌ام از اصحاب و یاران به رسول خدا - ﷺ - رسیده است، که با تیراندازیم (دشمن را عقب راندم) و ای رسول خدا! هیچ تیراندازی از دشمن نتوانسته بر من پیشی بگیرد.

نگهبان پیامبر - ﷺ - :

محبت پیامبر - ﷺ - روز به روز در قلب حضرت سعد - ﷺ - در حال افزایش بود تا حدی که دوست داشت جانش را فدای رسول‌الله - ﷺ - نماید. در یکی از شب‌ها خوابش را گذاشت و برای نگهبانی منزل پیامبر - ﷺ - در مدینه منوره بیرون رفت، بدون اینکه کسی از او درخواست کرده باشد. از آن طرف نیز دقیقاً در همین لحظات رسول‌الله - ﷺ - نزد حضرت عایشه - رضی الله عنها - آرزوی نگهبانی را برای منزلش مطرح می‌کند. بشنوید از ام‌المؤمنین عایشه‌ی صدیقه (رضی الله عنها) که از پیامبر - ﷺ - نقل می‌کند که فرمود:

(۱) - سیره ابن هشام: ج ۱، ص ۵۹۵-۵۹۴. الاصابة: ج ۴، ص ۱۶۴. اصحاب الرسول: ص

۲۴۹. - ابن هشام بعد از نقل شعر فوق می‌گوید که اکثر دانشمندان شعر باین نظر اند

که این شعر از سعد ﷺ نیست. (تصحیح کننده)

«لیت رجلاً صالحاً من أصحابي يحرسني الليلة»: ای کاش امشب مردی نیک و مخلص از یارانم، از ما نگهبانی می کرد.

در این لحظه صدای شمشیر و سلاحی را شنیدیم.
پیامبر فرمود: مَنْ هذا؟ چه کسی است؟
قال: سعد بن ابی وقاص، أنا یارسول الله جئت أحرسك.
گفت: سعد ابن ابی وقاص هستم، یا رسول الله! آمده ام تا از شما نگهبانی کنم.
پس پیامبر - ﷺ - با خیال راحت به خواب رفت ^(۱).

پیامبر - ﷺ - سعد را دوست دارد:

پیامبر اکرم - ﷺ - حضرت سعد - رضی الله عنه - را به علت اینکه از پیشگامان نخستین اسلام و از مجاهدان جان برکف آن حضرت ﷺ بود، بسیار دوست می داشت.
سعد ﷺ از طایفه دایی های پیامبر - ﷺ - بود؛ چون سعد ﷺ منسوب به «بنی زهره» بود، و آمنه، دختر وهب، مادر پیامبر اکرم - ﷺ - هم از بنی زهره بود. و پیامبر - ﷺ - به این احوال (دایی ها) مباهات می کرد.
حضرت جابر - رضی الله عنه - می گوید:

«روزی در محضر رسول الله - ﷺ - نشسته بودیم که سعد بن ابی وقاص آمد.
پیامبر - ﷺ - فرمود:

هذا خالي، فلیرني امرؤ خاله» ^(۲): این دایی من است، هر کس دایی خود را به من معرفی کند!

پروردگارا، سعد را شفا بده!

عایشه دختر سعد ﷺ از پدرش نقل می کند که:

(۱) - بخاری: ۲۸۸۵ (الجهاد). مسلم: ۲۴۱۰ (الفضائل).

(۲) - مستدرک حاکم: ج ۳، ص ۴۹۸. اصحاب الرسول - ﷺ -: ص ۲۴۸.

«روزی در مکه (حجۃ‌الوداع) سخت مریض بودم، پیامبر ﷺ برای عیادتم تشریف آورد. گفتم: یا رسول‌الله! مقدار زیادی مال و دارایی دارم که به جای می‌گذارم و به جز یک دختر دیگر کسی را ندارم. آیا می‌توانم دو سوم آن را صدقه دهم و یک سوم دیگر را بگذارم؟ پیامبر ﷺ - فرمود: نه! گفتم: نصف، نصف! باز هم فرمود: نه! اگر یک سوم را وصیت کنم و دو سوم را به جا گذارم؟ فرمود: یک سوم و یک سوم زیاد است، در این لحظه دستش را بر جبین خویش گذاشت (و دعایی خواند) سپس دست مبارکش را بر صورت و شکم من کشید و فرمود:

«اللَّهُمَّ اشْفِ سَعْدًا وَأُمَّمَ لَهُ هِجْرَتَهُ»^(۱): پروردگارا! سعد را شفا ده و هجرتش را کامل کن!

سپس پیامبر ﷺ - فرمود:

«اگر فرزندان بی‌نیاز باشند، بهتر از آن است که نیازمند کمک مردم باشند، و اگر تو به خاطر کسب رضایت پروردگار برای آنان خرج کنی پاداش خوبی یافت، حتی لقمه‌ای را که در دهان همسرت می‌گذاری بی‌اجر نخواهد بود».

نکته‌ی عجیب اینکه پیامبر ﷺ - در مقابل سخن حضرت سعد ؓ که گفت: «تنها یک دختر دارم»، فرمود: «اگر فرزندان غنی باشند» و این نشان از پیش‌گویی رسول‌الله ﷺ - در مورد دو چیز بود: یکی اینکه سعد ؓ در این مرض فوت نمی‌کند و به بهبودی دست خواهد یافت. دوم اینکه، عمرش طولانی و دارای اولاد زیادی می‌شود. و راست گفت پیامبر ﷺ - و به راستی این‌گونه شد^(۲).

سعد ؓ مستجاب‌الدعوه:

(۱) - أصحاب الرسول ﷺ - ص ۲۴۹.

(۲) - عمالقة الإسلام: ج ۳، ص ۱۸-۱۷.

حضرت سعد - رضی الله عنه - یکی از یاران مستجاب الدعوه رسول الله - صلی الله علیه و آله - بود که اگر برای مسئله‌ای دعا می‌کرد، پروردگار دعایش را رد نمی‌فرمود و این به دو علت بود:

یکی اینکه دستورات و توجیهات پیامبر - صلی الله علیه و آله - را در مورد قبولی دعا رعایت می‌نمود و هیچ‌گاه حرام نمی‌خورد، حرام نمی‌نوشید و حرام نمی‌پوشید که اینها از شروط قبولی دعا هستند.

دوم اینکه پیامبر - صلی الله علیه و آله - شخصاً برای قبولی دعای سعد، دعا فرمودند. مسلّم است وقتی رسول خدا - صلی الله علیه و آله - دعا کند و ملائکه آمین بگویند، قطعاً آن دعا قبول خواهد شد.

پیامبر - صلی الله علیه و آله - فرمود:

«اللهم استجب لسعد إذا دعاك»: پروردگارا! دعای سعد را اجابت فرما، هرگاه دست به دعا برداشت.

از عامر الشعبي روایت کنند که گفت:

«به سعد گفتند: از چه وقتی دعاهایت قبول می‌شود؟ سعد گفت: از روز بدر، من در جلوی پیامبر - صلی الله علیه و آله - حضور داشتم و مشغول تیراندازی به سوی دشمن بودم، وقتی تیرها را در کمان می‌گذاشتم می‌گفتم:

«اللَّهُمَّ زَلِّزْ أقدامَهُمْ، وَارْعَبْ قُلُوبَهُمْ، وَافْعَلْ بِهِمْ».

پروردگارا! قدم‌هایشان را سست گردان، و در قلب‌هایشان وحشت بینداز، و این را بر سر آنان بیاور...».

فيقول النبي - صلی الله علیه و آله - : «اللَّهُمَّ اسْتَجِبْ لِسَعْدٍ»^(۱).

پیامبر - صلی الله علیه و آله - فرمود: پروردگارا دعای سعد را قبول بفرما!

نمونه‌هایی از قبولی دعای سعد رضی الله عنه:

۱- طبرانی آن را روایت کرده و ابن حجر هیتمی در المجمع: ۱۴۸۵۱ آن را آورده است.

در این زمینه نمونه‌های فراوانی وجود دارد که در اینجا به چند نمونه‌ی مختصر اکتفا می‌کنیم:

جابر بن سمره - رضی الله عنه - گوید:

«اهل کوفه نزد امیرالمؤمنین عمر بن خطاب - رضی الله عنه - از سعد بن ابی وقاص شکایت کردند که نمازش را به نیکویی نمی‌خواند!

حضرت عمر - رضی الله عنه - پیکی را نزد او فرستاد و گفت: «ای ابواسحاق! اینها گمان می‌کنند که تو نمازت را به نیکویی ادا نمی‌کنی!»

سعد گفت: «قسم به پروردگار من با همان روش رسول‌الله - صلی الله علیه و آله - برای اینها نماز می‌خوانم و در آن کم و بیشی نیاورده‌ام».

حضرت امیر برای تحقیق افرادی را فرستاد. وقتی به مسجد رسیدند، مردی به نام اسامه بن قتاده مشهور به اباسعد بلند شد و گفت:

«سعد در گذشت و آسان‌گیری و نیز در تقسیم کردن مساوات را رعایت ننموده و در قضاوت نیز از عدالت کار نمی‌گیرد!»

حضرت سعد - رضی الله عنه - از این بهتان شگفت‌زده، بلند شد و گفت:

قسم به خدا برایت سه دعا خواهم کرد؛ پروردگارا! اگر این بنده‌ات دروغ‌گوست و به خاطر ریا و سُمعه بلند شده، عمرش را طولانی کن، فقرش را زیاد کن و او را دچار فتنه بگردان!

بعد از آن، دعای سعد او را گرفت و به پیرمردی مفتون و گرفتار تبدیل شد و می‌گفت: دعای سعد به من رسید.

یکی از معاصرانش می‌گوید: «من او را دیدم که ابروانش بر اثر پیری و کهولت سن بر چشمانش افتاده بود و به کنیزان تعرض می‌کرد و در راه آنان را می‌نگریست»^(۱).

دفاع از اصحاب رسول‌الله - صلی الله علیه و آله - :

۱- بخاری: ۷۵۵، مسلم: ۴۵۳، اصحاب الرسول - صلی الله علیه و آله - ص ۲۵۰.

از عامر بن سعد - رضی الله عنه - روایت کرده‌اند که گفت:

«سعد - رضی الله عنه - مردی را دید که به حضرت علی - رضی الله عنه - و حضرت طلحه و زبیر (رضی الله عنهما) دشنام می‌داد. سعد او را از این کارش نهی کرد، اما آن مرد نپذیرفت. سعد گفت:

«حال که این طور است، دعایت می‌کنم.»

آن مرد گفت:

«طوری مرا تهدید می‌کنی انگار که پیامبری؟!»

سعد از آنجا برگشت و وضویی گرفته و دو رکعت نماز خواند، سپس دست‌ها را به دعا برداشت و گفت:

«اللهم إن كنت تعلم أن هذا الرجل قد سبّ أقواماً سبقت لهم منك الحسنی وأنه قد أسخطك سببه إياهم فاجعله آية وعبرة»: پروردگارا، خودت می‌دانی که این مرد گروهی را دشنام می‌دهد که پیش‌تر نزد تو نیکو و مورد رضایت بوده‌اند و دشنامش به آنها تو را به خشم آورده است، پس او را درس عبرتی برای دیگران قرار ده!

طولی نکشید که شتری عصبانی از یکی از خانه‌ها بیرون جهید، طوری که هیچ چیزی نمی‌توانست جلوی آن را بگیرد، تا اینکه به محل ازدحام مردم رسید، انگار دنبال چیزی می‌گشت، ناگهان مرد مورد نظر (که سعد دعایش کرده بود) را یافت، او را کشید و زیر لگدش انداخت، تا اینکه جان سپرد^(۱).

به راستی خداوند دعای انسان صادق و صالحی را که نسبت به اصحاب و یاران رسول الله - صلی الله علیه و آله - غیرت و تعصب به خرج دهد، بدون تأخیر قبول می‌فرماید؛ همان افرادی که از پیشگامان نخستین اسلام بودند، آنانی که جانشان را فدای پیامبر صلی الله علیه و آله کردند و در رکاب او در تمامی غزوات و جنگ‌ها حضور یافتند، آنانی که پیامبر صلی الله علیه و آله از اذیت و آزارشان و از شتم و دشنامشان امت را برحذر داشته است:

«لا تسبوا أصحابي! فوالذي نفسي بيده لو أنفق أحدكم مثل أحد ذهباً ما بلغ مدّ أحدكم ولا نصيفه»^(۱). یارانم را دشنام ندهید! قسم به پروردگاری که جانم در قبضه‌ی قدرت اوست، اگر هر کدام از شما به اندازه‌ی کوه احد طلا در راه خدا انفاق نماید، از نظر ارزش و ثواب به اندازه‌ی یک مدّ آنها و یا نصف آن در نزد پروردگار، نمی‌رسد.

ترس مردم از دعای سعد رضی الله عنه:

اکثر مردم این را می‌دانستند که سعد بن ابی‌وقاص به سرعت دعایش قبول می‌شود، به همین جهت از اذیت و آزار او می‌ترسیدند. سعید بن مسیب گوید: «روزی با حضرت سعد رضی الله عنه - نشسته بودیم که مردی بازاری آمد و گفت:

ای ابواسحاق! من الان نزد مروان بوم و شنیدم از او که می‌گفت: «این مال متعلق به ماست هر طور و به هر کس که بخواهیم آن را می‌بخشیم». سعد دست‌هایش را بلند کرد و گفت: آیا دعا کنم؟ فوراً مروان از روی تختش پایین پرید و دست به دامانش شد و گفت: «تو را به خدا ای ابواسحاق! دعا نکن، آن مال از آن خداوند است»^(۲).

سعد رضی الله عنه و جهاد در راه خدا:

از برجسته‌ترین ویژگی‌های حضرت سعد رضی الله عنه - فداکاری‌هایش در جهاد فی سبیل الله می‌باشد. او که از کودکی به تیراندازی علاقه‌ی شدیدی داشت، این تخصصش را در راه اسلام و نابود کردن مشرکان به کار گرفت. حضرت سعد رضی الله عنه - در اکثر غزوات، پیامبر صلی الله علیه و آله - را همراهی کرده و به عنوان نگهبان و پاسدار پیامبر صلی الله علیه و آله - شناخته می‌شود.

۱- متفق علیه، رواه الشيخان.

۲- مستدرک حاکم: ج ۳، ص ۵۰۰، أصحاب الرسول صلی الله علیه و آله: ص ۲۵۱.

در روز بدر، «سعد» و برادرش، «عمیر»، جایگاه ویژه و چشمگیری داشتند. «عمیر» در آن موقع نوجوانی بود که چیزی از سن بلوغش نگذشته بود. وقتی پیامبر ﷺ - پیش از شروع جنگ وضعیّت سربازان اسلام را بررسی می‌کرد عمیر، برادر سعد، از ترس اینکه مبادا به خاطر کمی سن و سال او را رد کنند، خود را از دید پیامبر ﷺ - پنهان کرد، ولی به هر صورت پیامبر ﷺ - او را دید و ردش کرد. عمیر گریه را سر داد و آن قدر گریست که پیامبر ﷺ - دلش نرم شد، و اجازه داد به جهاد برود.

سعد که او را چنین دید، از شادی در پوستش نمی‌گنجید، رفت و بند شمشیر را برایش کوتاه کرد، که به خاطر کمی سن و کوتاهی قد، بند برایش بلند بود، دو برادر در راه خدا به طور شایسته جهاد کرده و جنگیدند.

اما وقتی نبرد به آخر رسید و مسلمانان پیروزمندانه به مدینه برگشتند، سعد تنها برگشت و عمیر همراهش نبود، عمیر را در سرزمین جهاد، شهید به جا گذاشته بود، و پاداش او را از خدا می‌خواست^(۱).

در نبرد مهم و خونین «أحد»، وقتی که زمین زیر پای مسلمانان به لرزه درآمد و زانوان سست شده و مسلمانان از اطراف پیامبر ﷺ - پراکنده شدند، و جز تعدادی قلیل که به ده نفر هم نرسیدند، هیچ کس در کنار پیامبر ﷺ - نماند، در این وقت سعد بن ابی‌وقاص، با تیر و کمانش و حضرت طلحه - ﷺ - با شمشیرش به دفاع از پیامبر ﷺ - ایستادند. سعد با هر تیری که می‌انداخت یک مشرک را به هلاکت می‌رساند.

وقتی پیامبر ﷺ ایثارگری، شجاعت و تیراندازی سعد را دید به تشویق و تحریک او پرداخت و می‌فرمود:

«ارم یا سعد! فداك أبي و أمي!» ای سعد! پرتاپ کن! بینداز پدر و مادرم فدایت!^(۲).

۱- مختصری از زندگانی یاران پیامبر ﷺ - ص ۲۲۲.

۲- بخاری: ۲۹۰۵ (الجهاد)، مسلم: ۱۸۷۶ (الفضائل).

حضرت سعد - رضی الله عنه - گوید: «یکی از مشرکان داشت مسلمانان را آتش می‌زد، پیامبر - صلی الله علیه و آله - وقتی او را دید، به من فرمود: ای سعد! او را بزن! پدر و مادرم فدایت باد!

تیری را پرتاب کردم که پیکان نداشت، به پیشانی‌اش زدم، بر زمین افتاد و عورتش نمایان شد، پیامبر - صلی الله علیه و آله - خندید طوری که دندان‌های پیشینش ظاهر گشت^(۱).

حضرت سعد - رضی الله عنه - در زمان پیامبر - صلی الله علیه و آله - در تمامی جنگ‌ها آن حضرت - صلی الله علیه و آله - را همراهی کرد. پس از رحلت رسول‌الله - صلی الله علیه و آله - سعد بر عهد و پیمان‌ش مبنی بر جهاد در راه خدا باقی ماند و تحت فرمان حضرت ابوبکر صدیق - رضی الله عنه - و بعد از او زیر نظر حضرت عمر فاروق - رضی الله عنه - به جهاد در راه خداوند ادامه داد و مانند شیر تیز دندان صفوف دشمنان را در هم می‌شکست و بر فتوحات اسلامی می‌افزود.

حملات امپراطوری ایران بر مناطق عراق:

اخبار ناخوشایندی از عراق به مدینه‌ی منوره می‌رسید مبنی بر اینکه امپراطوری ایران اقدام به حملات فراوانی بر مسلمانان عراق نموده و در یک روز چهار هزار نفر از مردم مسلمان عراق را به شهادت رسانده‌اند. بحران شدیدی عراق را تهدید می‌کرد و مردم از عهد و پیمان‌شان دست می‌کشیدند. و تمامی عجم‌ها تحت فرماندهی «یزدگرد» جمع شده و نقشه‌ی حمله به دیگر سرزمین‌های اسلامی را در سر می‌پروراندند.

این اخبار غیرت حضرت فاروق اعظم - رضی الله عنه - را تحریک کرده و فرمود: «به خدا قسم پادشاهان عجم را توسط پادشاهان عرب از بین خواهیم برد».

۱- مسلم: ۲۴۱۲، باب مناقب سعد - رضی الله عنه -

حضرت عمر فاروق - رضی الله عنه - به منظور جنگ با امپراطوری ایران و سرنگون کردن حکومت‌شان و واژگون کردن تاج و تخت، و از بیخ و بن کندن بت‌پرستی بر روی این کره‌ی خاکی، سپاهی آماده کرد، و به تمام مناطق تحت نفوذ اسلام دعوت‌نامه‌ای نوشت که هر کس هر چه در اختیار دارد، از قبیل کمک‌های مادی مانند سلاح و اسب و بقیه‌ی تجهیزات و یا کمک‌های فکری و فرهنگی مانند نظرات و پیشنهادات سازنده و شعر و خطابه و هر چه که بتواند در معرکه از آن استفاده کرد، به مدینه بفرستد.

در جواب درخواست حضرت عمر فاروق، جمع مجاهدین و جانبازان از هر طرف به سوی مدینه سرازیر شدند.

حضرت عمر - رضی الله عنه - تصمیم گرفت شخصاً فرماندهی سپاه اسلام را برای مقابله با ایرانیان به عهده بگیرد و به جای خویش حضرت علی - رضی الله عنه - را در مدینه برای سرپرستی امور در نظر گرفت و این مسئله را به شوری گذاشت، اما شوری آن را تأیید نکردند.

یکی از مخالفان این تصمیم، حضرت علی مرتضی - رضی الله عنه - بود. او که محبت فراوانی نسبت به حضرت عمر فاروق - رضی الله عنه - داشت، بسیار متفکرانه قضیه را نگریست و فرمود: ای امیر المؤمنین! الان رعب و هیبت شما در قلوب پادشاهان مختلف جای گرفته است و آنها از شنیدن نام امیر المؤمنین لرزه بر اندام می‌شوند. اگر شما به این جنگ بروید و پیروز شوید، شاید همه فکر کنند به خاطر حضور شما بوده است، اما اگر پناه به خدا، شکست بخورید دیگر دشمنان بر ما جسور خواهند شد و ترس‌شان از مسلمانان و امپراطوری اسلامی از بین خواهد رفت. ولی اگر فردی دیگر را بفرستید، اگر پیروز شوند که مایه‌ی مباهات و افتخار است و اگر خدای ناکرده شکست بخورند کسی را دارند که به او امید داشته باشند و هنوز دشمنان از امیر المؤمنین رعب و وحشت به دل دارند، پس به هیچ وجه مصلحت نیست که شما در این جنگ شرکت کنید.

این مشورت متفکرانه و دلسوزانه‌ی حضرت علی مرتضیٰ مورد قبول واقع شد و در مورد فرماندهی سپاه اسلام به مشورت پرداختند.

هر کدام نظری دادند، بالاخره عبدالرحمن ابن عوف - رضی الله عنه - گفت: یافتم!

حضرت عمر - رضی الله عنه - فرمود: چه کسی است؟

عبدالرحمن گفت: آنکه شیر در چنگالش اسیر است؛ سعد بن مالک (ابی وقاص).

حضرت سعد - رضی الله عنه - اینجا به قله‌ی افتخار رسید که همه‌ی آنها یک صدا گفتند:

شیر شرزہ سعد بن ابی وقاص!

پس از آن حضرت عمر - رضی الله عنه - او را خواست و فرماندهی سپاه را به او داد ^(۱).

توصیه‌های تاریخی حضرت عمر - رضی الله عنه - به حضرت سعد:

هنگامی که سپاه اسلام آهنگ حرکت نواخت و خواست از مدینه خارج شود، حضرت عمر بن الخطاب - رضی الله عنه - سپاهیان را بدرقه کرد و به حضرت سعد - رضی الله عنه - توصیه‌های لازم را نمودند و فرمود:

«ای سعد! از اینکه می‌گویند دایی پیامبر - صلی الله علیه و آله - و یکی از اصحاب او هستی مغرور نشو! زیرا میان پروردگار و بندگان جز طاعت و فرمانبرداریش رابطه و نسبتی وجود ندارد، بنابراین انسان‌ها، چه شریف و چه پست در نظر خدا یکسانند. خداوند، پروردگار آنها و آنها بندگان خدا هستند که در تقوی و پرهیزکاری برتری دارند، و با طاعت به عطا‌ی حق نائل می‌آیند.

ای سعد! پروردگار متعال گناه و بدی را با گناه و بدی محو نمی‌کند، بلکه گناه و بدی را با نیکی از بین می‌برد. شما و همراهانت را به تقوی و پرهیزکاری توصیه می‌کنم؛ چراکه اگر ما نافرمانی پروردگار را انجام دهیم، با دشمن خود

فرقی نداریم، و حتی دشمنان در تعداد نفرات و تجهیزات و مهارت بر ما برتری دارند.

ای سعد! من در مورد دشمن ظاهری سپاه اسلام هیچ حزن و ترسی ندارم، اما در مورد گناه و نافرمانی سپاه اسلام در هراسم! (پس از گناه دوری کنید و اجازه ندهید با گناه کردن امدادهای غیبی پروردگار قطع شوند!) پس در سیرت و رفتار پیامبر - ﷺ - دقت کن و آن را نصب‌العین قرار ده، فرمان همان است و بس. این پند من است (تمسک به سیره پیامبر) و اگر آن را ترک کنی و از آن روی گردانی اعمالت به فنا می‌روند و از شکست‌خوردگان خواهی بود!»
و چند قدم جلوتر در وقت خداحافظی به او گفت:

«ای سعد! کاری مهم و بزرگ را پیش روی داری... پس صبر را پیشه کن! صبر در مقابل تمامی ناملایمت‌هایی که به تو می‌رسد...
ای سعد! بدان که خشیت و تقوی الهی در دو چیز جمع می‌گردد؛ طاعت او و دوری از معصیتش، و به راستی طاعت و فرمانبرداری‌اش به بغض دنیا و علاقه به آخرت است، و همچنین سرپیچی و معصیت او به محبت دنیا و بغض آخرت است.»

سپس برای سپاه اسلام دعای نصر و پیروزی نمود و آنان را وداع کرد^(۱). سپاه خیر و برکت حرکت کرد. در آن جمع، ۹۹ نفر از یاران بدر و ۳۰۰ نفر از یارانی که در بیعت رضوان و بالاتر افتخار صحبت را داشتند و ۳۰۰ نفر از آنان که فتح مکه را دیده بودند، شرکت داشتند. و ۷۰۰ نفر از فرزندان صحابه نیز به سلک نظام در آمده بودند^(۲).

بعد از این نصیحت‌ها حضرت سعد - ﷺ - به همراه هیأتی ۱۴۰۰ نفری به سوی عراق حرکت کردند. کمی قبل از اینکه سعد به عراق برسد، «مثنی» ﷺ فوت می‌کند. او قبل از مرگ، وصیت‌نامه‌ای نوشته و در آن توصیه می‌کند که سعد بن

۱- عمالقة الإسلام: ج ۳، ص ۲۱، أنیس الطالین: ص ۱۳۴، أصحاب الرسول: ص ۲۵۲، صور من حياة الصحابة.

۲- صور من حياة الصحابة: ص ۲۲۳.

ابی وقاص زمام تمام کارها را به دست گیرد، حتی از سعد می‌خواهد با همسرش سلمی ازدواج کند، یعنی از سعد می‌خواهد که جانشینی به تمام معنا برایش باشد، که توصیه‌اش عملی هم می‌شود.

همین که حضرت سعد - رضی الله عنه - در عراق به سپاهش رسید، اقداماتی را به این

شرح انجام داد:

منظم کردن سپاه، تعیین فرماندهان جنگ، تعیین پرچمداران از میان افراد با سابقه، تعیین فرماندهانی برای نواحی مختلف سپاه همچون فرمانده سمت راست، چپ، وسط و نیز فرمانده سواره‌نظام، پیاده‌نظام، و...

حضرت سعد - رضی الله عنه - حتی امورات اداری سپاه را فراموش نکرد و مسؤولان مختلفی را برای امر قضاوت، جمع‌آوری غنائم و فیء، دعوت و ارشاد، مترجم زبان فارسی، نگارنده‌ی مسائل و واقعات این نبرد مهم و... انتخاب نمود. تمامی فرماندهان و مسؤولان از میان اصحاب باتجربه و قدیمی اسلام انتخاب شدند. تعداد مجاهدین اسلام به سی هزار نفر می‌رسید.

سپاه حرکت می‌کند تا در مقابل ارتشی قدرتمند که حدود صد هزار جنگجو و تعداد زیادی اسب سوار و فیل سوار را در اختیار دارد، وارد کارزار شود و به پیکار پردازد. دشمن دارای مدرن‌ترین وسائل و تجهیزات جنگی است. با تجربه‌ترین و قوی‌ترین سیاستمداران و کارشناسان نظامی را به کار گرفته است. در مقابل، مجاهدین اسلام جز شمشیر و نیزه‌های ابتدایی چیز دیگری ندارند. اما در یک چیز بر دشمن برتری دارند و آن هم «ایمان و محبت به الله» و امید به نصرت و یاری اوست.

سعد رضی الله عنه به سوی قادسیه می‌رود:

بالاخره سپاه اسلام به منطقه‌ی «قادسیه» رسید. قادسیه منطقه‌ای است در عراق

نزدیک کربلا که این نبرد مهم بین دو سپاه اسلام و مجوسیت در آنجا روی داد.

فرمانده سپاه اسلام، حضرت سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه از اصحاب باتجربه است که در جنگ‌های بسیاری شرکت داشته، لذا به تعداد نفرات و تجهیزات سپاه اسلام مغرور نمی‌شود و به دنبال دست‌یافتن به حقیقت جهاد که همانا نشر دین توحیدی است، می‌باشد و هدفی جز آن ندارد.

تعداد مجاهدان و رزمندگان سپاه اسلام در اینجا به ۳۰ هزار نفر رسیده است. آنان حدود یک ماه در منطقه‌ی قادسیه توقف کردند و در این مدت با کسی درگیر نشدند. فرصت مناسبی بود تا با وضعیّت آب و هوایی منطقه، راه‌های عبور به سوی شهرهای دیگر ایران و نیز آمادگی‌های نظامی و غیره بیشتر آشنا شوند.

از سوی دیگر نمایش قدرت سپاه اسلام در مقابل ایرانیان به شمار می‌آمد. آنان نیز که هر روز وضعیّت و تعداد نفرات مسلمانان را بررسی می‌کردند، وقتی سپاه ۳۰ هزار نفری اسلام را با این آمادگی خوب مشاهده کردند، به مشورت‌های اساسی دست زدند و نهایتاً برای مقابله با این رزمندگان آماده و جان برکف، قوی‌ترین فرمانده خویش، یعنی «رستم» را برای فرماندهی جنگ با مسلمانان انتخاب کردند. ایرانیان لشکر عظیم ۱۲۰ هزار نفری را برای این امر در نظر گرفتند. که در جلو این لشکر ۳۰ فیل عظیم‌الجثه و آموزش دیده به چشم می‌خورد و لشکری دیگر با ۸۰ هزار نفر آنان را پشتیبانی می‌کرد.

رستم لشکرش را به چند بخش تقسیم کرد، و برای هر یک سه فرمانده، یک فرمانده اصلی، فرمانده سمت راست و فرمانده سمت چپ تعیین کرد و آرایش نظامی خویش را به کار گرفت. از جمله‌ی فرماندهان باتجربه و قوی او، «جالینوس»، «هرمزان»، «مهران» و «شاپور» بودند.

حضرت سعد - رضی الله عنه - طی نامه‌ای وضعیّت لشکر ایرانیان و اطلاعاتی در مورد تعداد نفرات و تجهیزات آنان را برای حضرت عمر - رضی الله عنه - نوشت؛ چراکه او فرموده بود هر امر مهمی رخ داد طوری برایم بنویسید که انگار خودم آن را می‌بینم.

حضرت عمر - رضی الله عنه - نوشت: آنچه از سوی آنان می‌بینی تو را ناراحت و نگران نکند، از الله کمک بخواه و بر او توکل کن! ابتدا افراد خبره‌ای را نزد رستم بفرست تا آنان را دعوت دهند. این کار احساسات آنان را تحریک می‌کند و قدرت شما را بر آنها نشان می‌دهد. سعی کنید هر روز برایم اخبار را بفرستید.

حضرت سعد - رضی الله عنه - افرادی را برای جمع‌آوری اطلاعات و وضعیّت لشکر دشمن، به سوی آنان روانه کرد. آنان همگی به سلامت و با اطلاعات مهم و زیادی بازگشتند.

از آنجایی که سعد بسیار حریص بود که ایرانیان هدایت شوند و ایمان بیاورند تا از دوزخ نجات یابند، و نیز براساس دستور حضرت عمر - رضی الله عنه - که از نظر روانشناسی اقدام بسیار عجیبی بود، تصمیم گرفت از در صلح وارد شود و آنها را به قبول دین اسلام تشویق کند، اگر نپذیرفتند و مانع ورود مسلمانان برای تبلیغ اسلام در سرزمین کفر شدند، دیگر چاره‌ای نمی‌ماند جز جنگ.

نمایندگان سعد برای گفتگو با رستم فرمانده فارس:

حضرت سعد - رضی الله عنه - گروهی هفت نفره از خبرگان و اهل فصاحت و بلاغت را برای گفتگو با رستم نزد او فرستاد. آنان بدون ترس و واهمه و بدون توجه به زرق و برق اطراف رستم، با ایمان کامل و توکل بر خداوند به سوی رستم پیش رفتند. قبل از هر چیزی او را به اسلام و بندگی پروردگار یگانه دعوت دادند.

رستم گفت: برای چه آمده‌اید؟ گفتند: به خاطر وعده‌ی پروردگارمان آمده‌ایم، اگر نپذیرید زنان و فرزندان تان را به کنیزی می‌گیریم، اموال تان را به عنوان غنیمت می‌بریم، و خودتان را می‌کشیم...

هنگامی که رستم این کلام را از افرادی به ظاهر ساده، اما قاطع و استوار شنید که پیام‌شان بوی تهدید و بی‌احترامی را داشت و نیز دانست که آنها برای جنگ آمده‌اند و از هیچ چیزی نمی‌ترسند، نام و شهرت او و نیز لشکر عظیم و تجهیزات فراوانش کوچک‌ترین تأثیری در آنها نگذاشته است، بسیار تعجب کرد و ترس و

خوف در قلبش جای گرفت، مخصوصاً که خود نجوم‌دان بود و شب گذشته در خواب دیده بود که فرشته‌ای از آسمان پایین آمده و بر تمامی تسلیحات فارس‌ها ختم کشیده و آنان را به رسول‌الله داده، او نیز به عمر بن خطاب... این مسئله ترس و وحشت رستم را افزایش داد و پی برد که پایان ظلم و ستم‌شان بر مردم و پیچیده شدن بساط شاهی‌شان توسط همین عرب‌ها خواهد بود.

او که از شجاعت و جرأت مسلمانان در دربار خویش بیشتر دچار خوف و ترس شده بود گفت: باید فعلاً دست نگاه دارید تا با سعد ملاقات کنم. چهار ماه این قضیه به طول انجامید، اما جز روحیه و استقامت چیزی بر سپاه اسلام افزوده نشد و آنان هر لحظه آماده‌ی جهاد بودند.

درخواست رستم برای مذاکره:

پس از گذشت این مدت و مشاهده‌ی برتری‌هایی از سوی سپاه اسلام و انجام تاکتیک‌های جنگی، رستم نامه‌ای به سعد نوشت و درخواست کرد که نماینده‌ای آگاه و خیره را نزد او برای مذاکره در مورد جنگ بفرستد.

حضرت سعد - رضی الله عنه - ابتدا «ربعی بن عامر» رضی الله عنه را فرستاد که با «رستم» فرمانده کل قوای ایرانیان ملاقات کند. «ربعی» به عنوان نماینده و سخنگوی سپاه اسلام نزد رستم رفت. در اینجا درس بزرگی را به جامعه‌ی بشریت و بی‌توجهی به مظاهر فریبنده‌ی دنیوی و ایمان واقعی به پروردگار را به ما نشان می‌دهد. بشنویم از حضرت سید ابوالحسن ندوی رحمته الله علیه که این صحنه را چگونه به ترسیم می‌کشد:

«قبل از جنگ قادسیه، حضرت سعد بن ابی‌وقاص - رضی الله عنه - فرمانده لشکر اسلام، یکی از سربازان خود به نام «ربعی بن عامر» را بنا به درخواست رستم، فرمانده لشکر ایران نزد وی فرستاد. ایرانیان دربار را با فرش‌های ابریشمی و جواهرات گران‌قیمت تزئین نموده بودند، رستم تاج طلایی بر سر نهاده و لباس‌های زربافت پوشیده و بر تخت طلایی نشسته بود. ربعی با لباس خشن و شمشیر و سپر و اسبی

کوچک، بدون اعتنا به تشکیلات رستم، وارد دربار شد، از اسب پیاده شده و آن را به یکی از بالش‌ها و پستی‌های بزرگ بست و با سلاح‌های جنگی خود وارد مجلس شد. درباریان گفتند: نباید با اسلحه وارد مجلس شوی! ربعی گفت: من بنا بر تقاضای شما به اینجا آمده‌ام، اگر با همین وضعیت اجازه ورود می‌دهید، می‌مانم وگرنه بر می‌گردم.

رستم گفت: بگذارید بباید. ربعی بی‌تکلف، در حالی که با تکیه بر نیزه راه می‌رفت، و بر اثر فشار و ضربه‌ی نیزه‌ها سوراخ و پاره می‌شدند، همچنان پیش رفت و کنار رستم نشست.

رستم پرسید: شما مسلمانان چرا به سرزمین ما آمده‌اید؟

ربعی جواب داد:

خدا ما را برانگیخته است تا انسان‌ها را از پرستش بندگان به سوی پرستش خدای یکتا، و از تنگنای دنیا به فراخنای آن درآوریم و از جور ادیان برهانییم و به سوی عدل اسلام راهنمایی کنیم، او ما را با دین خود به سوی بشر فرستاده تا آنها را به سوی این دین فراخوانیم، هر کس آن را پذیرفت با او سرپیکار نخواهیم داشت و هر کس که از آن سر باز زد، همواره با او می‌جنگیم تا به انعام و موعود خداوند نائل آییم.

رستم پرسید: آن انعام چیست؟

ربعی پاسخ داد:

بهشت برای کسانی که در این راه جان بسپارند و نصرت و پیروزی برای کسانی که زنده بمانند.

رستم گفت: حرف حسابت را شنیدم، آیا به ما فرصت مشوره می‌دهید؟

ربعی گفت: آری! برای مشوره چند روز کافی است؟ یک روز یا دو روز؟!

رستم گفت: در این فرصت کوتاه نمی‌توان کاری کرد؛ زیرا باید مکاتبه و

نظرسنجی کنیم.

ربعی گفت: رسول خدا - ﷺ - هنگام رویارویی با دشمن بیش از سه روز مهلت نداده است، بنابراین هرچه زودتر فکر کنید و از سه مورد (اسلام، جزیه یا جنگ) یکی را انتخاب کنید.

رستم گفت: آیا تو رهبر و فرمانده مسلمین هستی که این گونه صحبت می‌کنی؟

ربعی گفت: خیر! همه‌ی مسلمانان بمانند جسد واحد هستند، کوچک‌ترین آنها همانند بزرگ‌ترین‌شان حق دارد به پناهجویان حق، پناهندگی بدهد. رستم وقتی قاطعیت و صلابت «ربعی» را دید دریافت که با ایشان نمی‌تواند به نتیجه‌ای برسد، به همین منظور نامه‌ای به او داد که در آن از حضرت سعد فرمانده سپاه اسلام درخواست کرده بود فرد دیگری را برای مذاکره بفرستد؛ چراکه ربعی سخت‌گیر است و در مذاکرات هیچ نرمشی را نشان نمی‌دهد.

این بار حضرت مغیره - ﷺ - به عنوان سفیر نزد رستم رفت، ایرانیان دربار را آراسته و بسیار مجلل ساخته بودند، مغیره بدون اعتنا به تشکیلات تدارک دیده شده وارد مجلس شد و به سوی صدر جلسه (رستم) پیش رفت و در کنار او طوری نشست که زانوی خود را به زانوی او چسباند. درباریان که تا آن زمان چنین منظری (یا به اصطلاح خودشان چنین گستاخی) را ندیده بودند، سخت خشمگین شده و بازوی مغیره را گرفتند و از تخت پایین آوردند. مغیره گفت:

رستم مهمانداری این نبود، در آیین ما چنین مجوزی وجود ندارد که شخصی خود را خدا قرار داده بنشیند و مردم مانند بنده و برده جلوی او بایستند. وقتی که این جمله‌ی بی‌باکانه‌ی او را ترجمه کردند، دربار را حیرت و سکوت عجیبی فرا گرفت و به اشتباه خود پی بردند ^(۱).

سخنگوی مسلمانان گفت:

طبق دین اسلام انسان‌ها همه فرزند حضرت آدم هستند و پدر و مادر همه‌ی آنها یکی است. پس همه آنها با هم برابرند، هیچ کس بر دیگری برتری ندارد،

مگر به تقوی و عمل صالح، و عرب و عجم همه در نزد خداوند متعال با هم
برابرنند.

رستم گفت:

ما همسایه هستیم و به نیکویی با شما رفتار می‌کنیم و هیچ اذیت و آزاری به
شما نمی‌رسانیم، پس به سرزمین‌تان برگردید و هر وقت برای تجارت وارد
مملکت ما بشوید، مانعی ندارید.

مغیره گفت:

هدف ما دنیا نیست، و جز آخرت و بهشت در پی چیز دیگری نیستیم. ما
آمده‌ایم تا شما را از تاریکی کفر و شرکت نجات دهیم و با توحید و یکتاپرستی
آشنا سازیم.

رستم گفت: اگر ما دین شما را بپذیریم، شما از سرزمین ما منصرف
می‌شوید؟

گفتند: حتماً ما می‌رویم و اصلاً بر نمی‌گردیم، مگر برای ضرورتی چون
تجارت و نیازهای دیگر.

رستم که جواب مسلمانان را بارها شنیده بود، باز هم گفت: اگر ما نپذیریم؟

مغیره گفت: باید جزیه بدهید.

رستم گفت: اگر جزیه ندهیم؟

مغیره گفت: شمشیر ما بر گردن‌تان قرار خواهد گرفت.

رستم که سراپا وحشت و اضطراب شده بود، ناچار گفت: برو به فرماندهات

بگو: رستم می‌گوید: همه‌ی شما را در سرزمین قادسیه دفن خواهیم کرد.

نمایندگی اعزامی از نزد رستم خارج شده به سوی سعد برگشت. رستم
صاحب‌نظران سپاهش را جمع کرد تا با آنها در مورد دین اسلام و اینکه آیا اسلام
را بپذیرند یا نه مشورت کند. آنها که خود را انسان‌های بزرگ‌منش و متمدن

می دانستند، مخالفت شدیدشان را از قبول اسلام اعلام کردند. رستم هم رأی آنها را تأیید کرده و از پذیرش اسلام خودداری نمود^(۱).

گروه اعزامی از طرف سعد به سوی یزدگرد:

حضرت سعد - رضی الله عنه - قبل از اینکه وارد جنگ شود، به خاطر اتمام حجّت، گروهی دیگر را نزد کسری پادشاه ایران فرستاد تا او را به سوی دین اسلام دعوت دهند. آنان عبارت بودند از «نعمان بن مقرن»، «مغیره بن شعبه»، «عاصم بن عمرو» و «اشعث بن قیس». وقتی گروه اعزامی از کوچه‌های کاخ مدائن می‌گذشتند تا نزد یزدگرد بروند، مردم از خانه‌ها بیرون آمده و به آنها نگاه می‌کردند. تعجب‌آور است این انسان‌های عقب افتاده با این لباس‌های ساده و این اسلحه‌های ابتدایی می‌خواهند با امپراطوری قدرتمند ایران بجنگند. مردم با خود می‌گفتند: محال است که این انسان‌های ساده بتوانند بر سپاه کسری فائق آیند!

هیأت اعزامی، از میان صف‌های مردم عبور کرده، وارد کاخ کسری شدند. یزدگرد که پادشاهی بسیار متکبر و مغرور بود با لحن بسیار تندی، خطاب به گروه اعزامی گفت: چطور جرأت کرده‌اید وارد سرزمین کسرای کبیر شوید؟ گفتند: ما آمده‌ایم که تو را به پرستش خدای یکتا دعوت کنیم. در این وقت کسری که برآشفته و خشمگین شده بود، گفت: اگر نپذیرم چه می‌شود؟! می‌شود؟! گفتند: در این صورت باید جزیه پردازید و تحت فرمان حکومت اسلامی باشید.

کسری که به شدت خشمگین شده بود، گفت: اگر نپردازم؟

گفتند: بین ما و شما این شمشیرها حکم خواهند کرد.

کسری به نگهبانان خود گفت: از دربار بیرون شان کنید، اگر به خاطر این نبود که سفرا کشته نمی‌شوند، همگی را از دم تیغ می‌گذراندم. سپس به آنان رو کرد و گفت: کدام یک از شما رئیس این هیأت است؟ گفتند: چرا؟! گفت: یک کوله‌بار خاک را بر سرش می‌گذارم، اگر آن را بر ندارد همه را به قتل می‌رسانم.

عاصم بن عمرو - رضی الله عنه - گفت: من رئیس هستم! البته رئیس گروه عاصم نبود، فقط به خاطر اینکه همراهش خاک را حمل نکنند! یک کوله‌بار خاک بر سر عاصم گذاشتند و آنها را بیرون کردند.

گروه اعزامی نزد حضرت سعد - رضی الله عنه - برگشتند، از آنان پرسیدند: نتیجه‌ی مذاکره چه شد؟ عاصم که حامل خاک بود گفت: این خاک، کلید فتح فارس و دربار کسری می‌باشد که نزد تو آورده‌ام.

آری! صحابه به برکت قبول دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله به جایی رسیدند که با پادشاهان متکبر عجم چنان با صراحت به گفتگو می‌پرداختند که اندکی تحت تأثیر تزئینات درباری و جلال و شکوه سلطنت قرار نمی‌گرفتند و این همه را به جوی نمی‌شمردند، تو گویی این همه در نظر آنان مجسمه‌های بی‌روح و اسباب‌بازی‌های کاغذی هستند که به اشکال مختلف درآورده شده‌اند، چنان واقع‌بین و حق‌طلب شده بودند که برای مظاهر پوچ و توخالی دنیا، اصلاً حسابی باز نمی‌کردند و یک سر مو از اصول و معیارهای اخلاقی و اسلامی خویش منحرف نمی‌شدند، و خود را مکلف می‌دانستند که بندگان خدا را از بندگی بندگان و الوهیت بشر رهانیده به عبادت و بندگی خدای یکتا سوق دهند^(۱).

بازگشت گروه و مؤرده‌ی پیروزی برای سعد رضی الله عنه:

گروه اعزامی خاک را برداشته، از کاخ خارج شدند و به طرف سپاه اسلام تاختند. وقتی نزد سعد رسیدند، قبل از هر چیز خاک را نشان داده، با روحیه‌ی

۱- پیام سیره نبوی به مردم عصر حاضر: ص ۶۷.

بسیار بالا گفتند: قسم به خدا ما در مورد این خاک نظری نداریم، جز این که بشارتی است که ما بر سرزمین آنها غالب خواهیم شد.
سعد با شنیدن این مژده، سپاه اسلام را به سوی القادسیه پیش برد.

شیپور جنگ به صدا در آمد:

ایرانیان به هیچ وجه اجازه ندادند ندای اسلام در سرزمینشان پخش شود؛ چراکه آنان با ظلم و ستم بر مردم فقیر به عیاشی و خوش گذرانی و شهوت رانی مشغول شده بودند و دینی که فقیر و گدا را با ثروتمند و پولدار با یک دید می‌نگریست، دینی که در پی برابری و مساوات بود، دینی که آزادی و حقوق شهروندی را برای همه می‌خواست و... برای درباریان و پادشاهان ایران بسیار خطر آفرین بود، به همین علت به هیچ وجه حاضر به پذیرفتن آن نشدند.

آنان تعداد زیاد و تجهیزات نظامی پیشرفته‌ی خویش را نگریستند و در مقابل، سپاه سی هزار نفری مسلمانان را با شمشیرهای قدیمی و چندین اسب انگشت‌شمار، طبق محاسبات خویش می‌توانستند در یک روز تمام سپاه اسلام را قلع و قمع کنند؛ چراکه فرمانده صاحب نامی همچون «رستم» آنان را فرماندهی می‌کرد...

اما این‌گونه نیست! قدرت الله بر تمامی قدرت‌ها غالب می‌آید، هر ضعیفی خود را به «القوی» نسبت دهد و بر او توکل نماید، حتماً قوی می‌شود. اوست که عزت می‌دهد و اوست که خوار و ذلیل می‌کند، اوست که ملک و پادشاهی می‌دهد و اوست که از عده‌ای سلطنت را می‌ستاند... ﴿إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [بقره / ۲۰] «خداوند بر هیچ چیز قادر و تواناست».

هنگام ظهر بود، مجاهدان نماز ظهر را با جماعت ادا کردند. بعد از نماز، حضرت سعد رو به مجاهدان کرده و شروع به سخنرانی نمود و آنان را نسبت به اهمیت جهاد در راه خدا و شهادت در این راه آگاه ساخت و فرمود:

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ
الصَّالِحُونَ﴾ [انبیاء: آیه ۱۰۵].

«ما علاوه بر قرآن، در تمام کتب (انبیای پیشین) نوشته‌ایم که بی‌گمان
(سراسر روی) زمین را بندگان شایسته‌ی ما به ارث خواهند برد (و آن را به
دست خواهند گرفت)».

پس اگر شما اهل تقوی و جزو صالحان باشید، باید بر این آیه اعتماد کنید که
پیروزی از آن ماست.

آگاه باشید که حسد در هیچ کاری جایز نیست مگر برای جهاد در راه خدا! پس
ای مردم! در جنگیدن و جهاد کردن نسبت به یکدیگر حسد بورزید!
ای مجاهدان! به ذکر پروردگار مشغول شوید و در حد توان «الله اکبر» و
«لا حول ولا قوة إلا بالله» را تکرار کنید.

بعد از اتمام سخنرانی، خود سعد بن ابی وقاص سه مرتبه «الله اکبر» گفت و در
مرتبه‌ی چهارم سپاه توحید به سوی لشکر شرک حمله‌ور شد.

روز اول، جنگ تا هنگام غروب طول کشید. هر دو سپاه تلفات زیادی را متحمل
شدند، اما سپاه کسری چون سواره‌نظام قدرتمندی داشت، توانست مسلمانان را
غافلگیر کند. آنها فیل‌های بزرگی را به سوی سپاه اسلام سوق دادند و چون
عرب‌ها با فیل آشنایی چندانی نداشتند، نتوانستند در مقابل فیل‌ها ایستادگی کنند.
از طرف دیگر سواری‌های سپاه اسلام رم کرده، مهارشان از دست سوارکاران در
رفت، لذا روز اول، شکست نسبی نصیب مسلمانان شد.

این امر برای حضرت سعد رضی الله عنه بسیار گران و سنگین بود که مسلمانان در همان
روز اول جنگ غافلگیر شوند! اصلاً قابل قبول نبود. لذا وقتی هوا کاملاً تاریک شد
صاحب‌نظران سپاه را جمع کرده تا با آنها در مورد چگونگی مهار فیل‌های وحشی
قوی‌هیکل مشورت کند. یکی از یارانش به اسم «قعقاع بن عمرو» اشاره به نکته‌ای
کرد که برای سعد جالب بود. لذا سعد از او خواست تا بیشتر توضیح دهد. قعقاع

چگونگی اجرای طرحش را به طور کامل شرح داد. طرح قعقاع مورد تأیید هیأت مشاورین و فرمانده لشکر قرار گرفت. و اجرای کامل این طرح به قعقاع محول شد.

روز دوم، قبل از آغاز جنگ، قعقاع شترهایی را آورده و لباس‌های بسیار عجیب و غریب به تن آنها پوشانده به گونه‌ای که ترسناک‌ترین مخلوقات خدا به نظر می‌آمدند. قعقاع به همراه گروهی شترها را به سوی سپاه ایران می‌راند تا جایی که شترها را تا قلب سپاه دشمن پیش برد. وقتی فیل‌ها و اسب‌های دشمن این حیوانات ترسناک را دیدند، نعره‌های عجیبی سر دادند و رم کردند طوری که مهارشان از دست فیل‌بانان و اسب‌سواران خارج شد. سوارکاران دشمن از بالای اسب‌هایشان افتادند، عده‌ی زیادی از آنها نیز زیر سُم فیل‌ها و اسب‌های سرکش له شده و از بین رفتند. از طرف دیگر سپاهیان اسلام که تزلزل سواره‌نظام ایرانیان را دیدند، تقویت شدند و با قدرت هر چه تمام‌تر به پیش تاختند. روز دوم، جنگ با پیروزی مسلمین و سپاه اسلام به پایان رسید.

صبح روز سوم باد شدیدی وزیدن گرفت و چادرهای لشکر ایران را از جا کند. وحشت سر تا پای رستم و لشکریانش را فرا گرفت و نتوانستند بیشتر مقاومت کنند، لذا نظم و یکپارچگی‌شان کاملاً به هم خورد. و جمع زیادی از آنان پا به فرار گذاشتند. تقریباً وقت غروب بود که «هلال بن علقمه» که یکی از فرماندهان شجاع و قوی سپاه بود، رعدآسا خود را به چادر فرماندهی سپاه دشمن رساند، و به آسانی رستم سرگردان را به هلاکت رساند. سپس با صدای بلند بانگ برآورد: «الله اکبر» رستم، فرمانده سپاه فارس را به هلاکت رساندم. وقتی خبر کشته شدن رستم پخش شد، سربازان ایرانی کاملاً روحیه‌ی خویش را از دست داده و با تمام توان پا به فرار گذاشتند. و بدین شکل نصرت الهی و امدادهای غیبی پروردگار شامل حال مجاهدان گردید و دشمنان آزادی و خیرخواهی را به خاک هلاکت نشانند.

آری! بار دیگر پروردگار توانا همانند روز احزاب و خندق، نصرت خویش را شامل حال مسلمانان مخلص نمود و با لشکرهای غیبی خویش مجاهدان را یاری رساند، و باز هم صحنه‌ای از صحنه‌های دوران پیامبر ﷺ تکرار شد که عده‌ی کمی در مقابل چند برابرشان به پیروزی رسیدند:

﴿كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾ [بقره: آیه ۲۴۹].

«چه بسیارند گروه‌های اندکی که به فرمان خدا (توفیق نصیبشان شده است و) بر گروه‌های فراوانی چیره شده‌اند. و خداوند با شکیبایان (و در صف استقامت‌کنندگان) است.»

این فضل و لطف پروردگار بود که در وعده‌ی خویش تخلف نمی‌کند که فرموده:

﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهُدُ﴾ [غافر: آیه ۵۱].

«ما قطعاً پیغمبران خود را و مؤمنان را در زندگی دنیا و در آن روزی که گواهان بپا می‌خیزند یاری می‌دهیم و دستگیری می‌کنیم.»

صدای الله اکبر در میدان جنگ طنین‌انداز شد و پیروزی شیرینی برای مسلمانان به دست آمد. حضرت سعد - رضی الله عنه - نامه‌ای برای امیرالمؤمنین حضرت عمر بن خطاب - رضی الله عنه - نوشته، مژده این پیروزی شیرین را به استحضار خلیفه رساند^(۱).

حضرت عمر - رضی الله عنه - و دعاهای شبانه‌روزی‌اش:

زمانی که جنگ در جبهه ایران بین سپاه اسلام و سپاه فارس در جریان بود، خلیفه‌ی راشده‌ی پیامبر - رضی الله عنه - یعنی حضرت عمر فاروق - رضی الله عنه - هر روز در پیشگاه پروردگار سر به سجده نهاده و برای پیروزی سربازانش دعا می‌کرد. بعضی از

۱- أعلام الصحابة: ج ۲، ص ۴۱-۲۱. البداية والنهاية. أنيس الطالبين و...

مورخین گویند: در آن ایام چشمان امیرالمؤمنین به خواب نرفت و همیشه به دروازه‌های ورودی مدینه چشم می‌دوخت تا پیکی از جبهه‌های نبرد برسد و خبری برای خلیفه بیاورد.

روزی از روزها طبق عادت روزهای قبل حضرت عمر - رضی الله عنه - در دروازه‌ی ورودی مدینه‌ی منوره به انتظار پیک و قاصدی نشسته بود، و با سادگی تمام با لباسی وصله‌دار بر روی خاک نشسته و مشغول دعا بود. ناگهان سواری با سرعت تمام وارد شهر شد. حضرت عمر - رضی الله عنه - با عجله به استقبال او رفته و پرسید: از کجا می‌آیی؟ آیا از مسلمانان در جبهه‌ی ایران خبری داری یا نه؟ مرد تازه وارد حضرت عمر رضی الله عنه را شناخت، و زیاد نزد او معطل نشد، فقط گفت: ای برادر! مژده‌ی پیروزی سپاه اسلام را برای خلیفه آورده‌ام. این را گفته و سریعاً به سوی دارالخلافه تاخت، تا خلیفه را ببیند. حضرت عمر - رضی الله عنه - بدون اینکه عصبانی شود و او را ملامت نماید، به دنبالش می‌دوید. کسانی که از مقصد پیک جنگی مطلع شدند صدا می‌زدند: صبر کن! خلیفه به دنبال تو می‌دود. آن جوان مجاهد توقف کرد و گفت: امیرالمؤمنین شما بیید؟! خواهش می‌کنم مرا ببخشید به خاطر عجله و اهمیت خبر نتوانستم از شما پرس و جو کنم.

سپس نامه‌ی حضرت سعد - رضی الله عنه - را تقدیم حضرت عمر - رضی الله عنه - کرد.

نامه‌ی فرمانده سپاه اسلام به امیرالمؤمنین:

حضرت عمر - رضی الله عنه - نامه را باز کرد و با صدای بلند خواند. متن نامه بدین شرح بود:

«از سعد بن ابی‌وقاص، فرمانده سپاه اسلام در جبهه فارس به خلیفه‌ی مسلمین حضرت عمر بن خطاب!

پیروزی و فتحی را که خداوند نصیب رزمندگان اسلام کرده است، بشارت و تهنیت می‌گوییم. ما با کمک پروردگار بر دشمن غالب آمده و شمشیرهایمان بر گردن آنان سوار است. مجاهدان روزهنگام، سواران دلاور و رزمندگانی هستند

مانند پرندگان شکاری، و شب‌هنگام به ذکر و تلاوت قرآن مشغولند و مانند زمزمه‌ی زنبور عسل صدای زمزمه‌ی قرآن آنان گوش‌ها را نوازش می‌دهد. (آنان رزمندگان روز و عابدان شب هستند).

ای امیرالمؤمنین! مردانی از ما شهید شدند و به سوی پروردگارشان شتافتند و بقیه نیز سربازانی هستند که در انتظار شهادت به سر می‌برند.

﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا﴾
[احزاب: آیه ۲۳].

«در میان مؤمنان مردانی هستند که با خدا راست بوده‌اند در پیمانی که با او بسته‌اند. برخی پیمان خود را بسر برده‌اند (و شربت شهادت را سرکشیده‌اند) و برخی نیز در انتظارند (تا کی توفیق رفیق می‌گردد، و جان را به جان آفرین تسلیم خواهند کرد) آنان هیچ‌گونه تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود نداده‌اند (و کمترین انحراف و تزلزلی در کار خود پیدا نکرده‌اند)».

وقتی حضرت عمر - رضی الله عنه - نامه‌ی سعد را خواند بر روی زمین افتاد و سجده‌ی شکر را به جای آورد، سپس گریه سر داد!

مردم گفتند: یا امیرالمؤمنین! آیا روز پیروزی گریه می‌کنی؟!

حضرت عمر - رضی الله عنه - در جواب گفت: می‌ترسم شما بر دنیا پیروز شوید (و به خاطر جمع کردن دنیا) یکدیگر را انکار کنید، آن وقت اهل آسمان شما را انکار کنند!^(۱)

این بود نشانی دیگر از تقوی و خداترسی حضرت امیرالمؤمنین عمر فاروق رضی الله عنه.

حرکت به سوی پایتخت ایران:

حضرت عمر - رضی الله عنه - دستور داد تا فتح کامل ایران و به دست گرفتن «مدائن» که پایتخت ایران به شمار می‌آمد، دست از جهاد نکشند. تا به طور کلی آتش پرستی و

بت پرستی از ایران ریشه کن شود و مردم با دین توحید و یکتا پرستی آشنا گردند. به همین منظور پس از استراحتی چند روزه، سپاه اسلام به سوی «مدائن» رکاب زد.

فتح بابل و کوئی

- از شهرهای قدیم واقع در ساحل فرات.

- منطقه‌ای از سرزمین بابل واقع در عراق.

جنگ قادسیه در شوال سال چهاردهم هجری پایان یافت. سپاهیان اسلام پس از استراحتی چند روزه برای ادامه‌ی فتوحات به سوی پایتخت امپراطوری ایران حرکت کردند.

حضرت سعد - رضی الله عنه - ابتدا فرماندهان قسمت‌های مختلف لشکر را مشخص کرد. «زهرة بن حوریه» را به عنوان فرمانده لشکر پیشتاز انتخاب کرد. سپس فرماندهان قسمت راست لشکر و قسمت چپ لشکر و فرمانده پیاده‌نظام و سواره‌نظام را تعیین نمود.

زهرة با گروهش پیش‌تر از لشکر حرکت کردند تا اینکه با لشکری از ایران رو به رو شدند. جنگ آغاز شد و پس از مدت کوتاهی باز هم سپاه اسلام پیروز شد و دشمن شکست خورده به طرف بابل فرار کرد و در بابل به جمع شکست خورده‌های جنگ قادسیه پیوستند. زهرة که از اجتماع گروه زیادی از شکست خورده‌ها در بابل مطلع شد نامه‌ای برای سعد نوشته و او را از این موضوع باخبر کرد. در بابل دشمن به فرماندهی شخصی به اسم «فیرزان» مترصد آمدن سپاه اسلام بود تا آنان را غافلگیر کند، ولی با کمک و یاری خداوند قادر آنان نیز شکست خوردند و به سوی مدائن فرار کردند. سپاه شکست خورده به دو دسته تقسیم شدند: گروهی به طرف «نھاوند» و گروهی به طرف «مدائن» فرار کردند. سعد چند روزی در بابل ماند، سپس به طرف مدائن حرکت کرد.

در مسیر راه در نقطه‌ای به اسم «کوئی» باز هم با سپاهی از ایرانی‌ها به فرماندهی «شهریار» روبرو شدند. پس از جنگ کوتاهی موفق شدند آنها را نیز شکست داده و مجبور به فرار کنند^(۱).

بعد از فتح بابل و کوئی، حضرت سعد - رضی الله عنه - به طرف «نهرشیر» حرکت کرد و توانستند بدون جنگ و خونریزی آنجا را تصرف نمایند. صدای الله اکبر در کوچه‌های «نهرشیر» طنین‌انداز شد و فتح شیرینی نصیب مسلمانان گشت.

به سوی «مدائن» پایتخت ایران:

بعد از آنکه حضرت سعد - رضی الله عنه - «نهرشیر» را فتح کرد مدت دو ماه در آنجا سکنی گزید. حضرت عمر - رضی الله عنه - دستور داده بود تا فتح مدائن جهاد ادامه یابد، از سوی دیگر نیز به حضرت سعد رضی الله عنه خبر رسید که کسری (یزدگرد) اموال و دارایی‌هایش را جمع کرده و قصد دارد از مدائن خارج شود و برای رسیدن به او بیشتر از سه روز وقت نمانده است. بعد از این خبر، سعد عزم را جزم کرد که خود را به کسری برساند، اما رودخانه «دجله» به عنوان سدی بر سر راهش بود. کشتی و وسیله‌ی عبور از آن آب فراوان هم در دسترس نبود.

حضرت سعد - رضی الله عنه - سپاه را جمع کرد تا هدفش را برای آنها بیان کند. پس از به جا آوردن حمد و ثنای خداوند فرمودند:

«ای سربازان اسلام! دشمن شما به این آب پناه برده و به وسیله‌ی آن خودش را از شما مصون نگه داشته است، دسترسی شما به آنها مشکل است، ولی آنها هر زمان که بخواهند می‌توانند به شما برسند.

ای مجاهدان! من از شما می‌خواهم که در آمادگی برای جهاد با دشمن، سرعت عمل به خرج دهید قبل از آنکه حرص و طمع دنیا شما را سست کند. بدانید که من عزم را جزم کرده‌ام تا از این آب عبور کنم و قبل از اینکه کسری و یارانش فرار کنند به آنها برسم».

بعد از تمام شدن سخنان سعد رضی الله عنه، مجاهدین غیور اسلام در جواب فرمانده‌شان گفتند: خداوند به ما توفیق هدایت و پیشرفت عطا کند، ما در رکاب شما هستیم، هر امری را صلاح می‌دانید، انجام دهید.

عبوری بی‌نظیر از دریا در تاریخ جنگ‌ها:

سعد با شنیدن این جواب قاطعانه بسیار خوشحال شد و شروع به تشویق کردن سربازان برای عبور از آب کرد و فرمود:

«چه کسی فداکاری می‌کند و داوطلبانه به عنوان پیش‌قراول از آب عبور می‌کند تا از طرف دیگر رودخانه ما را یاری نماید و دشمن را از آنجا براند تا با خیال آسوده خود را به آن طرف آب برسانیم؟»

اولین نفر «عاصم بن عمرو» جواب مثبت داده و اعلام آمادگی کرد، سپس حدود ششصد نفر دیگر از افراد بسیار دلیر لشکر برای عبور از آب داوطلب شدند. حضرت سعد - رضی الله عنه - عاصم را فرمانده گروه ششصد نفری قرار داد. گروه در لبه رودخانه مستقر شد. عاصم فرماندهی گروه، سپاه را به عبور از رودخانه تشویق کرد و این آیه را تلاوت نمود:

﴿وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كَتَبْنَا مُؤَجَّلًا﴾ [آل عمران / ۱۴۵].

«و هیچ کسی را نسزد که بمیرد مگر به فرمان خدا، و خداوند وقت آن را دقیقاً در مدت مشخص و محدودی ثبت و ضبط کرده است.»

و بعد از آن با خواندن «بِسْمِ اللَّهِ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ» اسبش را وارد آب کرد و بدون مشکل از آب گذشت و آن طرف رودخانه ایستاد. پس از او «قعقاع بن عمرو» که یکی از فرماندهان دلیر بود، وارد آب شده و ستونی ۶۰۰ نفری پشت سر او به حرکت افتادند، همگی با توکل بر الله و ایمان به او، سالم از آب گذشتند.

جمعی از سربازان ایرانی در ساحل آب خود را آماده کرده بودند تا از خروج مسلمانان از آب ممانعت کنند. عاصم که سواران لشکر فارس را دید به سربازانش دستور داد وقتی به اسب‌های دشمن نزدیک شدید نیزه‌هایتان را در چشم

اسب‌هایشان فرو کنید. افراد اطاعت کرده وقتی به نزدیک افراد دشمن رسیدند نیزه‌ها را در چشم اسب‌هایشان فرو کرده و آنها را کور کردند. به این ترتیب افراد دشمن مجبور به عقب‌نشینی شده و فرار کردند. عاصم و افرادش به سرعت از آب خارج شدند و به تعقیب دشمن پرداختند، طوری که دشمن را از کناره‌ی رود کاملاً دور کردند.

حضرت سعد که اوضاع را بر وفق مراد دید و از افراد دشمن مطمئن شد، خطاب به سپاه عظیم اسلام فرمود: همه این ورد را بخوانید و وارد آب شوید:

«نَسْتَعِينُ بِاللَّهِ، تَتَوَكَّلُ عَلَى اللَّهِ، حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ»^(۱).

از الله مدد می‌گیریم، و بر او توکل می‌کنیم، و الله برایمان کافی است و بهترین پشتیبان است، هیچ حرکت و قدرتی بدون اجازه‌ی او وجود ندارد...

فرمانده لشکر، حضرت سعد رضی الله عنه در جلو سپاه حرکت کرد و به دنبال او سپاه عظیم اسلام وارد آب شدند و حتی یک نفر هم از فرمان سعد سرپیچی نکرد. آب دجله مملو از سواران مجاهد بود، طوری که آب رودخانه قابل دیدن نبود.

در داخل آب سعد به سلمان فارسی گفت: قسم به خدا پروردگار ولی و دوستش را یاری می‌کند و دینش را غالب خواهد ساخت و دشمنش را شکست خواهد داد.

سلمان در جواب فرمود: به حقیقت اسلام، این دین نوظهور بحر را برای معتقدانش مسخر کرده، همچنان که زمین سخت برای آنها مسخر است. قسم به ذاتی که جان سلمان در دست اوست حتماً تمامی سپاه، بدون هیچ نقصانی از آب خارج خواهند شد، همچنان که سالم وارد آب شدند.

بعد از تمام شدن سخنان سلمان، فرمانده سعد سپاه را به جلو پیش برد تا اینکه طبق گفته‌ی سلمان کل سپاه از آب خارج شد. فقط شخصی به اسم «غرقده» از

اسبش افتاد که قعقاع فوراً دستش را گرفته او را بر اسبش سوار کرد. به این ترتیب تمامی سپاه از آب بسیار عمیق دجله عبور کردند، تا به عنوان امری خارق العاده و معجزه‌ای که خدا آن را برای اصحاب رسولش خلق کرد، در تاریخ ثبت شود.

اینها انسان نیستند، دیواند!

دجله، رودخانه‌ای نبود که بدون کشتی و قایق بتوان از آن عبور کرد؛ چراکه عمق آب آن بیش از ۶ متر بود و وقتی اسب و حیوانی در آن می‌افتاد کاملاً ناپدید می‌شد، اما سپاه اسلام چگونه از آن گذشت؟

آری! آنان با توکل بر پروردگار و آفریننده‌ی آب و زمین، از رودخانه‌ی دجله عبور کردند؛ با توکل بر همان ذاتی که بدون اذن و اراده‌ی او نه آب می‌تواند غرق کند و نه آتش می‌تواند بسوزاند، از آب گذشتند. وقتی ایرانیان در این سوی رودخانه مجاهدان را می‌دیدند که بدون مشکل از آب می‌گذرند، مات و متحیر مانده بودند و با خود می‌گفتند: اینها انسان نیستند، اینها دیو و جن اند! چه کسی می‌تواند از این آب عمیق این‌گونه بگذرد. این مسئله بر رعب و وحشت آنان افزود و می‌گفتند: طرف جنگ ما انسان‌ها نیستند!

آری! آنان که از قدرت و امدادهای غیبی پروردگار بی‌خبرند باید چنین حرفی بزنند، اما کسانی که پروردگار را شناخته و قدرت کامل او را درک کرده‌اند می‌دانند که بسیار مهمتر و بالاتر از این کارها با اذن پروردگار در همین کره‌ی خاکی امکان‌پذیر است.

فتح مدائن و کاخ سفید ایران:

سپاه اسلام پس از اینکه از آب خارج شدند به دنبال لشکر فارس حرکت کردند تا به شهر مدائن رسیدند. گروه «اهوال» و گروه «خرساء» به شهر هجوم برده و وارد شدند، اما بر خلاف انتظارشان کسی از سپاه فارس را در آنجا نیافتند تا با آنها جنگ کنند. دو گروه به بررسی شهر پرداختند و بدون هیچ هراسی در شهر گشت

می‌زدند تا اینکه فهمیدند در «کاخ سفید» مرکز حکومت کسری (یزدگرد) عده‌ای از سربازان فارس جمع شده‌اند و مترصد رسیدن مسلمین هستند. آنان به کاخ حمله نکردند و منتظر رسیدن سپاه اسلام شدند. بعد از مدتی سپاه اسلام وارد شهر مدائن، پایتخت امپراطوری قدرتمند ایران شد. سعد، سلمان فارسی را فرستاد تا از جنگجویان کاخ سفید بخواهد که تسلیم شوند. آنها روز اول و دوم از تسلیم شدن امتناع ورزیدند، اما در روز سوم سخنان سلمان رضی الله عنه را پذیرفتند و از کاخ خارج شدند.

حضرت سعد در حالی که این آیه مبارکه را تلاوت می‌کرد، وارد کاخ شد:

﴿كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴿٢٥﴾ وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ ﴿٢٦﴾ وَنَعْمَةٍ كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ ﴿٢٧﴾ كَذٰلِكَ وَأَوْرَثْنٰهَا قَوْمًا ءَاخِرِينَ﴾ [دخان: آیه ۲۵-۲۸].

«چه باغ‌ها و چشمه‌سارهای زیادی از خود به جای گذاشتند! و کشتزارها و اقامت‌گاه‌های جالب و گران‌بهایی را و خوشی و رفاهی که در آن شادان و با ناز و نعمت زندگی می‌کردند. این چنین بود (ماجرای آنان) و ما همه‌ی این نعمت‌ها را به قوم دیگری دادیم (بدون دردسر و خون‌جگر)».

سپس در ایوان کاخ شروع به نماز خواندن کرده و هشت رکعت نماز را به جا آورد. سپس افرادی را به دنبال یزدگرد فرستاد تا او را دستگیر کنند. گروه‌های اعزامی از طرف سعد به دسته‌ای از سربازان فارس برخوردند که حامل اموال زیادی بودند. مجاهدین به آنها حمله کردند و آنها را فراری دادند و اموال بسیاری از آنها گرفتند که از جمله تاج کسری و لباس‌ها و زیورآلات او بود.

بعد از مدتی سعد رضی الله عنه به جمع و ثبت غنائم پرداخت، تا بعد از جمع کردن، آنها را بین مجاهدان تقسیم کند. اموال و دارایی‌ها بسیار زیاد بودند، به حدی که قابل شمارش و وصف نبود.

ویژگی‌های کاخ سفید ایران:

کاخ سفید که در مدائن ساخته شده بود از جمله‌ی کاخ‌های زیبا و منحصر به فرد پادشاهان ایرانی بود که در هیچ جای دیگر دنیا در آن زمان نمونه‌ی آن دیده نمی‌شد.

کاخ‌ی بسیار وسیع با معماری عجیب و عالی، که فرش‌های نفیس و گران‌بهای دست‌باف ایرانی در آن گسترده شده بود. فرش‌هایی که وقتی آدمی بر آن قدم می‌گذاشت، پایش در آن فرو می‌رفت.

تمامی کاخ و ایوان‌های آن طلاکاری شده بود. در آنجا مجسمه‌های بسیاری وجود داشت. حضرت سعد رضی الله عنه به دقت آنها را می‌نگریست که یکی از آنها نظرش را به طرف خود جلب کرد، مجسمه‌ای که طوری قرار گرفته بود گویا با انگشتش به سوی چیزی اشاره می‌کرد. سعد فرمود: این مجسمه با این شکل عجیب بی‌هدف اینجا قرار نگرفته است! لذا افراد به جستجو و تفحص جای مورد اشاره پرداختند. گمان سعد درست بود. در مقابل آن مجسمه جایی بود که در آن خزانه‌های بزرگی از کسری‌های پیشین ایران وجود داشت، این خزانه‌ها مملو از جواهرات گران‌قیمت و باارزش تاریخی بود از جمله تاج زیبا و حیرت‌انگیز کسری (یکی از پادشاهان پیشین ایران) که با طرز بسیار عجیبی ساخته و طلاکاری و نقاشی شده بود، تاجی که هر بیننده‌ای را به تماشای خود جذب می‌کرد.

از دیگر قسمت‌های با ارزش این کاخ، فرش نفیس و بی‌نظیری بود که در جلو پای کسری پهن می‌شد. اندازه‌ی این قالی ۹۰ متر مربع بود که در بافت آن از طلا و جواهرات باارزش استفاده و نقشه‌ی تمام ممالک زیر سلطه کسری در آن پیاده شده بود. حتی رودخانه‌ها، کشتزارها و جاهای سرسبز و انواع زراعات ممالک و اقلیم‌های مختلف سرزمین وسیع امپراطوری ایران در آن به تصویر کشیده شده بود. در جای دیگر تاج کسری قرار داشت. وقتی کسری بر روی صندلی پادشاهی‌اش می‌نشست، سرش را داخل تاج سنگینش که با زنجیرهای طلائی به سقف آویزان بود فرو می‌کرد. سپس به فرش نامبرده زیر پایش می‌نگریست و

تک تک به نقاط مختلف کشورش اشاره کرده درباره‌ی اوضاع و احوال آنجاها از مشاورانش سؤال می‌کرد^(۱).

در اتاق خصوصی پادشاه نیز شمشیر طلاکاری شده، قباء مرصع به جواهرات قیمتی و دست‌بندهای طلایی و قیمتی شاه وجود داشت.

در کاخ سفید آتش بزرگی روشن بود که مورد پرستش قرار می‌گرفت و به گفته‌ی ایرانیان هیچ‌گاه اجازه نمی‌دادند که خاموش شود. حضرت سعد به مؤذنین دستور داد تا در ایوان‌های کاخ اذان بگویند، به محض بلند شدن صدای الله اکبر آتش‌ها خاموش کرده شد و عملاً در آنجا به جای شرک، بت پرستی و آتش پرستی، توحید و یکتا پرستی قرار گرفت.

واقعه جلولاء:

کسری (یزدگرد) توانست از دست سعد خود را نجات دهد و از مدائن خارج شود. او به همراه خانواده و درباریان‌ش به طرف «حلوان» حرکت کرد و در مسیر راه به جمع‌آوری سپاه پرداخت. سپاه عظیمی را تشکیل داد و مهران را به عنوان فرمانده سپاه تعیین کرد. سپاه کسری به فرماندهی مهران در جلولاء ماند و کسری به طرف حلوان حرکت کرد. به این ترتیب سپاه فارس بین کسری و سپاه اسلام قرار گرفت. مهران و لشکریانش خندقی به دور جلولاء کردند و برای مقابله با مسلمانان به تهیه تجهیزات جنگی مشغول شدند.

سعد رضی الله عنه که از این موضوع مطلع شد نامه‌ای به دارالخلافه نوشت و موضوع را به اطلاع امیرالمؤمنین رساند. حضرت امیرالمؤمنین در جواب نوشت که سعد در مدائن بماند و «هاشم بن عتب» برادرزاده‌اش را به فرماندهی سپاه برگزیند و تحت فرماندهی او آنها را اعزام کند. سعد از فرمان امیرالمؤمنین اطاعت کرده، هاشم را به عنوان فرمانده سپاه تعیین کرد. همچنین طبق فرمان حضرت عمر، قعقاع بن

عمرو را به عنوان فرمانده مقدمه لشکر (قسمت جلوی لشکر) و سعد بن مالک را به عنوان فرمانده میمنه لشکر (قسمت راست) و عمر بن مالک را فرمانده مسیره (قسمت چپ لشکر) قرار داد. تعداد نفرات سپاه اسلام برای این نبرد دوازده هزار نفر بود که با فرمان هاشم به طرف جلولاء حرکت کردند.

سپاه اسلام به جلولاء، محل اجتماع مجوس رسیده و خندق را محاصره کردند. بارها و بارها میان دو سپاه جنگ در گرفت. هر دو سپاه از طرف رهبران شان تقویت می شدند. سپاه مهران به وسیله نیروهای کمکی که کسری از حلوان می فرستاد تقویت می شد و سپاه هاشم به وسیله نیروهای کمکی اعزامی از طرف سعد رضی الله عنه جنگ از هر زمان دیگر گرم تر شد. هاشم مرتباً سپاه را به مقاومت تشویق می کرد و به توکل علی الله و تهاجم به سوی دشمن فرا می خواند. از طرف دیگر سپاه فارس با هم پیمان بستند و به معبودشان «آتش» قسم خوردند که تا عربها را نابود نکرده اند، فرار نکنند. چندین روز گذشت تا اینکه امدادهای پروردگار نزدیک شد. آخرین روز جنگ هر دو سپاه از ساعت های اولیه صبح به پیکار پرداختند. جنگ بسیار شدید شد، به طوری که تیرهای دو سپاه تمام شد و به نیزه ها روی آوردند. نیزه ها از طرف سپاه فارس به طرف مسلمین و از طرف مسلمین به طرف سپاه فارس پرتاب می شد. بعد از نیزه دو طرف به شمشیرها و طبرزین ها روی آوردند. وقت نماز ظهر فرار رسید. مجاهدین اسلام نمازشان را اشارتاً خواندند و به جنگ ادامه دادند. نیروهای دشمن مرتباً از سنگرهایشان عقب می رفتند تا افراد تازه نفس جای آنها را بگیرد و از نفوذ قهرمانان اسلام جلوگیری کنند. جنگ ادامه پیدا کرد تا اینکه ایرانیان لرزه بر اندام شده پا به فرار گذاشتند. اما قبل از آنکه فرار کنند مسلمانان برای آنها کمین کرده بودند و از هر طرف که خارج می شدند شمشیرها را بر گردنشان فرود می آوردند، طوری که زمین پوشیده از مقتولین مجوسی شد. لذا آن شب جنگ به جلولاء (یعنی پوشش) مشهور گشت.

فتح حلوان:

بعد از اینکه خبر پیروزی سربازان اسلام به فرمانده کل قوای لشکر اسلام حضرت امیرالمؤمنین عمر بن خطاب - رضی الله عنه - رسید نامه‌ای برای سعد نوشته و به سعد امر کرد که در مدائن بماند و از هاشم بخواهد که سپاه اسلام را به فرماندهی قعقاع بن عمرو از جلولاء به طرف حلوان اعزام کند تا یزدگرد در حلوان فرصت جمع‌آوری نیروی جدید و سپاه تازه‌نفس را نیابد. از طرف دیگر کسری یزدگرد که از شکست سپاهش در جلولاء مطلع شد و فهمید حدود صد هزار نفر از جنگجویان لشکرش کشته شده‌اند و حتی فرمانده سپاهش مهران به قتل رسیده، ماندن در حلوان را مصلحت ندانسته از آنجا به طرف «ری» حرکت کرد و «خسروشوم» یکی از وزیرانش را جانشین خویش در حلوان قرار داد تا مانع نفوذ بیشتر مسلمین شود.

قعقاع سپاه اسلام را به سوی حلوان پیش برد. خسرو از شهر حلوان خارج شد تا در خارج از شهر به مقابله با مسلمین پردازد. جنگ شدیدی میان سپاه اسلام به فرماندهی قهرمان نامدار قعقاع بن عمرو و سپاه مجوس به فرماندهی خسروشوم در گرفت. قعقاع به یاری خداوند توانست خسرو را شکست و سپاهش را فراری دهد. سپاه اسلام حرکت کرد و وارد حلوان شد و غنائم بسیاری نصیبشان گشت.

قعقاع مردم حلوان و نواحی اطراف را به دین اسلام دعوت کرد اما آن مردم لجوج که دین باطل آتش‌پرستی با رگ و پوستشان ممزوج و عجین شده بود، اباء کردند و اسلام را نپذیرفتند. لذا قعقاع آنها را مجبور به پرداخت جزیه کرد. به این ترتیب شهر بزرگ حلوان نیز فتح شد و اقتدار و صلابت مسلمانان بیش از پیش به اثبات رسید.

فتح الفتوح (فتح نهاوند):

نهاوند یکی از قدیمی‌ترین شهرهای ایران در نزدیکی همدان بود. در روایات آمده که حضرت نوح - علیه السلام - آن را بنا نهاده و در اصل نامش «نوحاوند» بوده که حاء به هاء تبدیل شده است. این شهر که یکی از مهم‌ترین پایگاه‌ها برای یزدگرد محسوب می‌شد، توسط سپاه اسلام زیر نظر حضرت سعد - رضی الله عنه - فتح شد.

حضرت عمر رضی الله عنه نامه‌ای برای سعد رضی الله عنه نوشت و دستور داد که نعمان بن مقرن رضی الله عنه را به عنوان فرمانده سپاه اسلام به سوی نهاوند بفرستد. حضرت سعد رضی الله عنه اطاعت کرده و حضرت نعمان رضی الله عنه را به فرماندهی سپاه اسلام به سوی نهاوند برمی‌گزیند. نعمان با خوشحالی زیادی به سوی نهاوند حرکت می‌کند تا اینکه به نزدیکی شهر می‌رسد و قبل از حمله به سپاه دشمن که متشکل از حدود ۱۵۰ هزار جنگجو آماده بود، خطاب به مسلمین فرمود: ای مجاهدین! شما خوب می‌دانید که خداوند متعال با این دین چه عزتی را نصیب‌تان کرده و می‌دانید که خداوند به ما وعده غلبه دینش را داده و همانا که وعده او حق است. به یقین دشمن ما بر دنیا آن قدر حریص نیست که شما بر دینتان حریص هستید. شما منتظر دو امر نیکو هستید؛ شهادت یا پیروزی. اگر شهید شوید بسیار نیکو است و اگر پیروز شوید، بسیار شیرین است. پس آمادگی کامل بگیرید که به زودی به سوی دشمن حمله خواهیم کرد.

سپس با عشق به شهادت دعا کردند و فرمودند: خداوندا، دینت را غالب بگردان و بندگان را یاری بفرما و نعمان را اولین شهید این جنگ قرار بده. بعد از دعا، نعمان تکبیرگویان به صفوف دشمن حمله کرد و افراد سپاه نیز به دنبال ایشان حرکت کردند. حضرت نعمان رضی الله عنه از اسپش پائین افتاد و به آرزویش یعنی شهادت رسید. نعیم بن مقرن پرچم سپاه اسلام را از دست نعمان گرفت و مسلمین امیر شهیدشان را در پارچه‌ای پیچیدند و سعی کردند شهادت امیرشان را مخفی نگه دارند تا دشمن خوشحال نشود.

هوا تاریک شد، مجاهدان توانستند کفار را شکست داده و آنها را فراری دهند. مجاهدان اسلام بسیاری از افراد سپاه فارس را به قتل رساندند طوری که فقط

تعداد اندکی از سپاه توانستند فرار کنند و به سوی همدان بروند. مسلمین داخل شهر نهاوند رفتند و غنائم بسیاری نصیب آنها شد^(۱).

به این ترتیب نهاوند فتح شد تا به عنوان فتح الفتوح در تاریخ افتخارات مجاهدین اسلام خصوصاً فرمانده کل قوا حضرت سعد بن ابی وقاص ثبت شود.

بناء کوفه

حضرت سعد - رضی الله عنه - به همراه جمع کثیری از مجاهدان سپاه اسلام در مدائن مستقر بود. چند مدت گذشت که احساس کردند هوای مدائن با آنها سازگار نیست و به علت غبارآلود بودن هوا و وجود مگس‌ها و حشرات زیاد، جسم‌شان ضعیف و رنگ صورتشان تغییر کرد. سعد رضی الله عنه به خاطر نجات اصحاب از این وضعیت نامه‌ای برای حضرت عمر رضی الله عنه نوشته و موضوع را اطلاع داد. حضرت عمر رضی الله عنه در جواب به سعد توصیه می‌کند که عرب معمولاً در جایی به آسودگی جسمی و روحی می‌رسد که شترانشان احساس آسودگی کنند. لذا سعد، حذیفه و سلمان بن زیاد را می‌فرستد تا به دنبال جایی مناسب بگردند که مسلمانان در آنجا سکنی گزینند. حذیفه و سلمان از سرزمینی عبور می‌کنند که با توده ریگ‌های سرخ پوشیده شده بود. آنها در آنجا توقف کرده نماز خوانده و دعا می‌کنند که خداوند این سرزمین را به عنوان مأوی و سکنی برای مسلمین قرار بدهد. سپس نامه‌ای نزد سعد فرستاده به ایشان خبر می‌دهند که سرزمین مناسبی را یافته‌اند.

حضرت سعد به طرف آن ریگستان حرکت می‌کند و ابتدا در آنجا مسجدی می‌سازد. سپس شخصی را که در تیراندازی بسیار ماهر بود امر می‌کند که از مسجد به چهار طرف تیراندازی کند تا هر جا که تیر رفت حدود شهر تا همان جا باشد. به این ترتیب اولین منزل‌های سرزمین سرخ (کوفه) ساخته شد و بنای شهر

۱- رفع الخفاء شرح ذات الشفاء: ج ۲، ص ۲۰۷-۲۰۶.

کوفه به نام حضرت سعد ثبت گردید. حضرت سعد مدت سه سال و چند ماه به عنوان استاندار در کوفه ماند، بعد از آن به خاطر امر خلیفه به مدینه بازگشت^(۱).

حضرت سعد رضی الله عنه و فتنه‌ی بزرگ:

یکی از فتنه‌های بزرگی که بر اصحاب و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله - روی آورد، مسئله‌ی اختلاف بین حضرت علی رضی الله عنه - با حضرت عایشه - رضی الله عنها - و بعداً با حضرت معاویه رضی الله عنه - بود. فتنه‌ای که پس از شهادت حضرت عثمان رضی الله عنه - و با دسیسه‌ی منافقان سبایی شکل گرفت و باعث شد هزاران نفر از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله - در دو سپاه در مقابل همدیگر صف‌آرایی کنند^(۲).

در چنین وضعیتی خطرناکی که اکثر صحابه نیز به نوعی گرفتار آن شدند، حضرت سعد رضی الله عنه - از جمله‌ی افراد دورانیشی بود که در آن پیکارها شرکت نکرده و کاملاً بی‌طرف ماند و سعی می‌کرد از حرف و حدیث‌های آن نیز کناره بگیرد؛ چراکه او اختلاف و نزاع را دوست نداشت مخصوصاً بین برادران مسلمان و مؤمن.

وقتی از او سؤال کردند که چرا به یکی از دو سپاه ملحق نمی‌شوی؟ فرمود: من روزهای زیادی را در جهاد به سر برده‌ام، اما در اینجا با کسی که می‌جنگم نمی‌دانم از او بهترم یا نه؟ مگر اینکه شمشیری برایم بیاورید که دارای دو چشم باشد و کافر و مؤمن را از همدیگر برایم جدا کند، آن وقت در این جنگ شرکت خواهم کرد!^(۳)

یک بار دیگر در جواب فرزندش «عامر» که از او خواسته بودند در این مسئله دخالت کند، گفت: به خدا قسم من در این مسئله دخالت نمی‌کنم تا وقتی که شمشیری به من بدهند که اگر خواستم مسلمانی را بزنم، به سخن بیاید که او

۱- البدایة و النهایة: ج ۷، ص ۹۲-۹۱.

۲- جریان مفصل این دو واقعه را در اثر دیگر نگارنده به نام «حقایقی از جمل و صفین» مطالعه کنید.

۳- أصحاب الرسول: ص ۲۶۰ به نقل از مجمع‌الزوائد: ج ۷، ص ۲۹۹.

مسلمان است و وقتی کافری را با او بزنی، فوراً او را بکشد، چراکه از رسول الله - ﷺ شنیده‌ام که فرمود: «خداوند مؤمن ثروتمند متقی و کناره‌گیر (از فتنه‌ها) را دوست دارد»^(۱).

فضایل و ویژگی‌های حضرت سعد - ﷺ :-

در مورد فضایل و مناقب حضرت سعد - ﷺ - به عنوان یکی از اصحاب رسول الله - ﷺ - از دیدگاه قرآن و حدیث، تمامی آیات و احادیثی که در مورد یاران پیامبر - ﷺ - در قرآن و کتاب‌های حدیث وارد شده، شامل حضرت سعد بن ابی‌وقاص - ﷺ - نیز می‌باشد که در اینجا نمی‌توان تمامی آنها را دوباره تکرار نمود. نگارنده این دسته از آیات و احادیث را که در مورد جمع صحابه در قرآن و سنت یافت می‌شود در کتابی به نام «صحابه در آینه‌ی قرآن و حدیث» گردآوری نموده است. اما در این رساله‌ها که به بعضی از یاران پیامبر - ﷺ - اختصاص دارد، باز هم به سراغ قرآن و حدیث رفته‌ایم و اگر آیه‌ای ویژه و یا حدیثی در مورد صحابی مورد نظرمان وجود داشته باشد آن را نقل می‌کنیم. و اما در مورد حضرت سعد بن ابی‌وقاص - ﷺ - :-

* آیات قرآن در شأن حضرت سعد - ﷺ -

(۱) ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَىٰ وَهْنٍ وَفِصْلُهُ فِي عَامَيْنِ أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَىٰ الْمَصِيرِ ﴿١٤﴾ وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا ۗ وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا ۗ وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ۚ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ [لقمان: آیه ۱۵-۱۴].

«ما به انسان درباره‌ی پدر و مادرش سفارش کرده‌ایم (که در حق ایشان نیک باشد و نیکی کند، به ویژه مادر؛ چرا که) مادرش بدو حامله شده است و هر دم به ضعف و

سستی تازه‌ای دچار آمده است. پایان دوره شیرخوارگی او دو سال است (و در این دو سال، کودک شیر، یعنی شیرهی جان مادرش را می‌نوشد. مادر در این مدت ۳۳ ماهه‌ی حمل و شیرخوارگی، مهمترین خدمات و بزرگ‌ترین فداکاری را مبذول می‌دارد. لذا به انسان توصیه‌ی ما این است) که هم سپاسگزار من و هم سپاسگزار پدر و مادرت باش و (بدان که سرانجام) بازگشت به سوی من است (و نیکان را جزا و بدان را سزا می‌دهم). هرگاه آن دو، تلاش و کوشش کنند که چیزی را شریک من قرار دهی که کمترین آگاهی از بودن آن و (کوچک‌ترین دلیل بر اثبات آن) سراغ نداری، از ایشان فرمانبرداری مکن (چراکه در مسئله عقائد و کفر و ایمان همگامی و همراهی جایز نیست، و رابطه‌ی با خدا مقدم بر رابطه‌ی انسان با پدر و مادر است، و اعتقاد مکتبی برتر از عواطف خویشاوندی است، ولی در عین حال) با ایشان در دنیا به طرز شایسته و به گونه‌ی بایسته‌ای رفتار کن، و راه کسانی را در پیش گیر که به جانب من (با یکتاپرستی و طاعت و عبادت) رو کرده‌اند. بعد هم همه به سوی من برمی‌گردید و من شما را از آنچه (در دنیا) می‌کرده‌اید آگاه می‌سازم (و بر طبق اعمالتان پاداش و کیفرتان می‌دهم).

امام طبری در تفسیرش: ۲۰ / ۸۵. امام قرطبی: ۱۳ / ۳۲۸. ابن کثیر: ۳ / ۴۰۵. الخازن: ۵/۱۵۶. الدر المنثور: ۵/۱۴۱ و امام ابوالحسن علی بن احمد الواحیدی در کتاب «اسباب نزول قرآن» صفحه‌ی ۳۵۶ و دیگر تفاسیر معتبر شأن نزول این آیه را در مورد حضرت سعد - رضی الله عنه - ذکر کرده‌اند^(۱) که تحت عنوان «اسلام آوردن سعد رضی الله عنه» داستان آن را نقل کردیم.

(۲) ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ [عنكبوت: آیه ۸].

«ما به انسان توصیه می‌کنیم که به پدر و مادرش کاملاً نیکی کند و (اما ای انسان!) اگر آن دو تلاش کردند که برای من انباز قرار دهی - که کمترین اطلاعی از آن نداری

(و اصلاً شرک با علم و عقل سازگار نیست) - از ایشان اطاعت مکن، بازگشت همه‌ی شما به سوی من است و از کارهایی که کرده‌اید آگاهتان می‌کنم (و جزا و سزای اعمالتان را بی‌کم و کاست خواهم داد).

(۳) ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمَلُهُ وَفِصْلُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾ [احقاف: آیه ۱۵].

«ما به انسان دستور می‌دهیم که به پدر و مادر خود نیکی کند؛ چراکه مادرش او را با رنج و مشقت حمل می‌کند و با رنج و مشقت وضع می‌کند. و دوران حمل و از شیر باز گرفتن او سی ماه طول می‌کشد (آن‌گاه دوران سخت مراقبت و پاسخگویی به نازها و نیازهای کودکانه و جوانانه و مخارج ازدواج و تهیه‌ی کار و مسکن و غیره فرا می‌رسد) تا زمانی که به کمال قدرت و رشد عقلانی می‌رسد و به چهل سالگی پا می‌گذارد (بدین هنگام انسان لایق و با ایمان رو به آستانه‌ی آفریدگار جهان می‌کند) و می‌گوید: پروردگارا به من توفیق عطا فرما تا شکر نعمتی را به جای آورم که به من و پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای و کارهای نیکویی را انجام دهم که می‌پسندی و مایه‌ی خوشنودی تو است. و فرزندانم را صالح گردان و صلاح و نیکویی را در میان دودمانم تداوم بخش. من توبه می‌کنم و به سوی تو برمی‌گردم، و من از زمره‌ی مسلمانان و تسلیم‌شدگان فرمان یزدانم.»

(۴) یکی دیگر از آیات نازل شده در شأن حضرت سعد - رضی الله عنه - آیه‌ی ۵۲ سوره‌ی انعام است. سعد می‌فرماید که این آیه مبارکه در شأن ۶ نفر نازل شده که من و عبدالله بن مسعود از جمله آنها هستیم.

شأن نزول این آیه مبارکه آن است که کفار نزد حضرت رسول الله - ﷺ - آمده و پیشنهاد کردند که شما دوستی با این گروه فقرا بی حساب و نسب را ترک کن تا ما به تو بیونددیم. این آیه نازل شد و از ترک کردن فقرا به خاطر کفار نهی شد:

﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ ۗ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ [انعام: آیه ۵۲].

«کسانی را (از پیش خود) مران که سحرگهان و شامگهان خدای را به فریاد می خوانند (همه وقت به عبادت و پرستش خدا مشغولند و) منظورشان (تنها رضایت) اوست. و نه حساب ایشان بر تو است و نه حساب تو بر آنان است (و هر کس در گرو عمل خویش است، چه شاه چه درویش است). اگر (به) حرف مشرکان درباره‌ی این گونه مؤمنان گوش دهی و از خود) آنان را برانی، از زمره‌ی ستمگران خواهی بود».

* حضرت سعد رضی الله عنه از دیدگاه رسول الله - ﷺ - :

(۱) عَنْ عَلِيٍّ رضی الله عنه قَالَ:

«مَا سَمِعْتُ النَّبِيَّ - ﷺ - جَمَعَ أَبَوَيْهِ لِأَحَدٍ إِلَّا لِسَعْدِ بْنِ مَالِكٍ (أَبِي وَقَاصٍ)، فَإِنِّي سَمِعْتَهُ يَقُولُ يَوْمَ أُحُدٍ: يَا سَعْدُ! أَرْمِ فِدَاكَ أَبِي وَ أُمِّي»^(۱).

از حضرت علی بن ابی طالب - رضی الله عنه - روایت شده که فرمودند:

«از پیامبر - رضی الله عنه - نشنیدم که پدر و مادرش را با هم فدای کسی بکند مگر برای سعد پسر ابی وقاص. به راستی در روز احد شنیدم که پیامبر - رضی الله عنه - می فرمود: «ای سعد! تیر بینداز! پدر و مادرم فدایت باد!»

۱- بخاری: ح ۴۰۵۹. مسلم: ح ۲۴۱۱. ترمذی: ح ۳۷۵۵. ابن ماجه: ح ۱۲۹. مسند احمد: ج ۱، ص

(۲) عَنْ عَائِشَةَ (رضي الله عنها):

«سَهَرَ رَسُولُ اللَّهِ - ﷺ - مَقْدَمَةَ الْمَدِينَةِ لَيْلَةً فَقَالَ: «لَيْتَ رَجُلًا صَالِحًا مِنْ أَصْحَابِي يَحْرُسُنِي اللَّيْلَةَ». إِذْ سَمِعْنَا صَوْتَ سِلَاحٍ فَقَالَ: «مَنْ هَذَا؟» قَالَ: «أَنَا سَعْدٌ». قَالَ: «مَا جَاء بِكَ؟» قَالَ: وَقَعَ فِي نَفْسِي خَوْفٌ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ فَجِئْتُ أُخْرِسُهُ». فَدَعَا لَهُ رَسُولُ اللَّهِ - ﷺ - ثُمَّ نَامَ»^(۱).

از حضرت عایشه صدیقه (رضی الله عنها) روایت است که فرمود: «هنگامی که در اوایل شهر بودیم، شبی رسول الله - ﷺ - از خواب بیدار شد و فرمود: «ای کاش الان یکی از اصحاب باوفایم اینجا می بود و شب را از من نگهبانی می کرد». عایشه صدیقه می فرماید: در همان لحظه صدای درآوردن شمشیر از غلاف به گوشمان رسید. رسول الله - ﷺ - فرمودند: «کیستی؟» جواب داد: «من سعد بن ابی وقاص هستم».

پیامبر - ﷺ - فرمود: «چه چیزی باعث شده که در این وقت شب اینجا بیائی؟» سعد جواب داد: «دلم برای رسول خدا - ﷺ - شور می زد، به همین علت آمدم تا از ایشان محافظت کنم.» عائشه صدیقه می فرمایند: در آن لحظه رسول الله - ﷺ - برای سعد دعاء کرد، و راحت خوابید».

(۳) عن قمیس بن ابی حازم - ﷺ - عن سعد - ﷺ -:

أَنَّ النَّبِيَّ - ﷺ - قَالَ: «اللَّهُمَّ اسْتَجِبْ لِسَعْدٍ إِذَا دَعَاكَ»^(۲).

از قمیس بن ابی حازم او نیز از سعد - ﷺ - روایت کرده که رسول خدا - ﷺ - فرمود: «پروردگارا! دعای سعد را اجابت فرما هرگاه از تو چیزی درخواست کرد».

(۴) عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَاصٍ - ﷺ - قَالَ:

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ - ﷺ - قَالَ يَوْمَئِذٍ، يَعْنِي يَوْمَ أُحُدٍ: «اللَّهُمَّ اشْدُدْ رَمِيَّتَهُ وَأَجِبْ دَعْوَتَهُ»^(۳).

۱- بخاری: ح ۲۸۸۵. مسلم: ح ۲۴۱۰، ۴۹. ترمذی: ح ۳۷۵۶. مسند احمد: ج ۱، ص ۳۹۱.

۲- ترمذی: ح ۳۷۵۱.

۳- شرح السنة للبعوی: ح ۳۹۲۲.

از سعد - رضی الله عنه - روایت شده که پیامبر - صلی الله علیه و آله - در روز احد فرمود: «پروردگارا! تیرش را به هدف برسان و دعایش را اجابت فرما!»

(۵) عَنْ جَابِرٍ رضی الله عنه قَالَ:

«أَقْبَلَ سَعْدٌ فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله -: «هَذَا خَالِي فَلْيُرِنِي امْرَأَ خَالِهِ»^(۱).

از حضرت جابر - رضی الله عنه - روایت است که فرمود: «در محضر رسول خدا - صلی الله علیه و آله - بودیم که سعد بن ابی وقاص آمد. پیامبر - صلی الله علیه و آله - فرمودند: «این دایی من است، پس هر کس دایی خودش را به من معرفی کند (که آیا از او بهتر است!)».

توضیح: چون حضرت سعد - رضی الله عنه - از طائفه‌ی بنی زهره بودند و آمنه مادر پیامبر - صلی الله علیه و آله - نیز از همان طائفه بودند، لذا رسول الله - صلی الله علیه و آله - سعد را به عنوان دایی خودش نام می‌برد. و به وجود سعد مباحات و افتخار می‌کند و برتری و فضیلت سعد را بیان می‌فرماید.

(۶) عَنْ سَعْدٍ رضی الله عنه - قَالَ:

«كَانَ رَجُلٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَدْ أَحْرَقَ الْمُسْلِمِينَ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «ارْمِ فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي». قَالَ: فَتَزَعْتُ لَهُ بِسَهْمٍ لَيْسَ فِيهِ نَضْلٌ، فَأَصَبْتُ جَنْبَهُ فَسَقَطَ فَاُنْكَشَفَتْ عَوْرَتُهُ، فَضَحِكَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حَتَّى نَظَرْتُ إِلَى نَوَاجِذِهِ»^(۲).

حضرت سعد - رضی الله عنه - می‌فرماید: در جنگ احد مردی از مشرکین مشغول آتش زدن مسلمانان بود، حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - خطاب به من فرمودند: ای سعد! او را با تیر بزن! پدر و مادرم فدایت باد! تیری از تیردان به دستم افتاد که فاقد پیکان بود، آن مرد را نشانه گرفتم، تیرم به شدت به وسط پیشانی‌اش اصابت کرد به نحوی که نقش بر زمین شد و عورتش ظاهر گشت. رسول الله - صلی الله علیه و آله - از دیدن این صحنه خوشحال شده و خنده‌ای زد، طوری که دندان‌های مبارکش را دیدم».

۱- ترمذی: ح ۳۷۵۲.

۲- مسلم: ح ۲۴۱۲. الرياض النضرة: ج ۴، ص ۲۷۹. أصحاب الرسول: ص ۲۵۲.

(۷) عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو - رضي الله عنه - :

ذات يوم والنبي ﷺ جالس مع أصحابه، رنا بصره الى الأفق في أصغاء من يتلقى همساً ورسراً.. ثم نظر في وجوه أصحابه وقال لهم: «يَطْلُعُ عَلَيْكُمْ الْآنَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ»^(۱).
از حضرت عبدالله بن عمرو - رضي الله عنه - روایت شده که روی پیامبر - ﷺ - در جمع یاراناش بود. نگاهش را به سویی متمرکز کرده و به صدای خفیفی چیزی را زمزمه می کرد، سپس به یاراناش نگاهی کرده و فرمود: «تا چند لحظه‌ی دیگر مردی از اهل بهشت از این درب وارد می شود».

عبدالله گوید: همه‌ی ما دوست داشتیم که آن مرد از بستگان ما باشد، همگی چشمانشان را به درب دوخته بودند که چه کسی بر آنان نمایان خواهد شد، ناگهان سعد بن ابی وقاص وارد شد.

عبدالله بن عمرو - رضي الله عنه - نزد او رفته و ماجرا را برای سعد تعریف کرده سپس از او خواست که راز رسیدن به چنین مقام و مژده‌ای را برای او بگوید، آیا عمل خاص و ویژه‌ای انجام می دهد؟ سعد گفت: همان اعمالی را انجام می دهم که همگی انجام می دهیم، تنها چیزی که من سراغ دارم اینکه هیچ گاه کینه و بغض کسی را در قلبم جای نمی دهم و نسبت به همه حسن ظن دارم^(۲).

(۸) عَنْ سَعْدٍ - رضي الله عنه - قَالَ:

«لَقَدْ رَأَيْتَنِي وَأَنَا ثُلُثُ الْإِسْلَامِ، مَا أَسْلَمَ أَحَدٌ إِلَّا فِي الْيَوْمِ الَّذِي أَسْلَمْتُ فِيهِ وَلَقَدْ مَكَثْتُ سَبْعَةَ أَيَّامٍ وَإِنِّي لَثُلُثُ الْإِسْلَامِ»^(۳).

از سعد روایت شده که من سومین مسلمان بودم، روزی که من مسلمان شدم کسی دیگر به اسلام ملحق نشد و تا هفت روز من یک سوم اسلام بودم.

(۹) عَنْ سَعْدٍ - رضي الله عنه - قَالَ:

۱- سیر أعلام النبلاء: ج ۱، ص ۱۰۸. رجال حول الرسول: ص ۷۶.

۲- رجال حول الرسول: ص ۷۶.

۳- بخاری: ح ۳۷۲۷، ابن ماجه: ح ۱۳۲.

«إِنِّي لَأَوَّلُ الْعَرَبِ رَمَى بِسَهْمٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^(۱).

حضرت سعد - رضي الله عنه - گوید: «من اولین فرد از میان اعراب بودم که در راه خداوند تیراندازی کرده است.»

* سعد رضي الله عنه از دیدگاه صحابه

تمامی یاران پیامبر - صلی الله علیه و آله - به جایگاه ویژه‌ی حضرت سعد - رضي الله عنه - نزد خدا و رسولش - صلی الله علیه و آله - آگاه بودند به همین علت با احترام زیادی با او برخورد کرده و از او یاد می‌کردند. همگی او را فردی مستجاب الدعوة، جنگجویی ماهر، صاحب اخلاق حمیده و محسن و نیکوکار می‌دانستند.

سعد بن ابی وقاص کسی بود که در فتح مدائن ایران، فرماندهی سپاه اسلام بود. او مستجاب الدعوة بود و هر دعایی که می‌کرد، قبول می‌افتاد. او کسی بود که کوفه را بنا نهاد و در زمان جنگ جمل و صفین از فتنه و آشوبی که بین مسلمین واقع شد کناره گرفت و دخالت نکرد^(۲).

حضرت عمر - رضي الله عنه - به علت اعتماد و اطمینان فراوانی که به حضرت سعد - رضي الله عنه - داشت مسئولیت بیت‌المال را به ایشان محول کرده بود. در جنگ مهم قادسیه او را فرمانده سپاه اسلام قرار داد. پس از آن سعد را به عنوان والی عراق در کوفه منصوب کرد. و بعد از آنکه ۴ سال کامل در عراق به امورات مسلمین رسیدگی کرده و به عنوان یک استاندار شایسته و مجرب خدمت می‌کرد، علیه او به مرکز خلافت شکایت می‌شود. خلیفه که حضرت سعد را به خوبی می‌شناسد، می‌داند که این شکایت‌ها جز حسادت و کینه‌ی شخصی چیزی بیش نیست، ولی از فرصت استفاده کرده، او را عزل می‌کند و به مرکز خلافت فرا می‌خواند تا به عنوان یک

۱- بخاری: ج ۳۷۲۸، مسلم: ۲۹۶۶، ترمذی: ح ۲۳۶۵، ابن‌ماجه: ح ۱۳۱، مسند احمد: ج ۱، ص

۲- الإصابة فی تمییز الصحابه: ج ۲، ص ۳۱.

نامزد شایسته برای خلافت، در دارالخلافة حضور داشته باشد. به همین علت وقتی هنگامه‌ی کوچ و ارتحال حضرت عمر - رضی الله عنه - نزدیک می‌شود، سعد را به عنوان یکی از شش نفر شورای مسئول تعیین خلیفه، انتخاب می‌کند و می‌فرماید: من سعد را به خاطر خیانت و عدم توانایش عزل نکردم، در حالی که او نزد من امین و مورد اعتماد است و فرمودند: اگر از میان این شش نفر، سعد به عنوان خلیفه انتخاب شود که فبها وگرنه من به خلیفه‌ی بعد از خودم توصیه می‌کنم نسبت به سعد اعتماد کامل داشته باشد و در امور مهم مسلمین او را به کار گیرد.

طبق توصیه‌ی حضرت عمر - رضی الله عنه - خلیفه‌ی منتخب بعدی، حضرت عثمان - رضی الله عنه - سعد را از مستشاران دسته‌ی اول خود قرار داد. و پس از مدتی مجدداً او را به عنوان والی کوفه منصوب کرد ^(۱).

حضرت عمر - رضی الله عنه - از عمرو بن معدیکرب در مورد حضرت سعد سؤال کرد؟ عمرو در جواب گفت: سعد، فردی روستایی و پشمینه‌پوش و ساده‌زیست است. او مانند شمشیر در کمانه‌اش است. در هنگام قضاوت عدالت را رعایت می‌کند، در هنگام تقسیمات به مساوات تقسیم می‌کند، بسان مادری مهربان بر ما مهربانی می‌کند. حقوق ما را به ما می‌رساند ولو به اندازه‌ی یک ذره‌ی کوچک باشد ^(۲).

* شجاعت سعد رضی الله عنه

عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ - رضی الله عنه - يَقُولُ:

«سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ - صلى الله عليه وسلم - يَقُولُ: «سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَاصٍ يَعِدُ بِأَلْفِ فَارَسٍ.»

حضرت عبدالله ابن عباس - رضی الله عنه - می‌فرمایند: از رسول خدا صلى الله عليه وسلم شنیدم که

می‌فرمودند: «سعد بن ابی‌وقاص با هزار جنگجوی سوارکار برابری می‌کند» ^(۳).

۱- أعلام الصحابة: ج ۲، ص ۴۳-۴۲.

۲- أسد الغابة: ج ۲، ص ۳۶۸.

۳- الرياض النضرة: ج ۴، ص ۲۸۵.

* زهد و روی گردانی سعد رضی الله عنه از دنیا

عامر پسر حضرت سعد - رضی الله عنه - گوید: پدرم (سعد) مشغول چرانیدن گوسفندانش بود که برادرم از دور ظاهر شد، هنگامی که سعد او را دید گفت: از شرّ این سوار به خدا پناه می‌برم، وقتی جلو آمد و به سعد رسید، گفت: پدر جان! شما در اینجا به چرانیدن گوسفندان راضی هستی، در حالی که مردم در مدینه بر سر ملک و املاک با هم در نزاع هستند!

پدر بر روی سینه برادرم زد و فرمود: ساکت باش! من از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - شنیدم که می‌فرمودند: به حقیقت که خداوند بنده پرهیزگارش را که استغنا داشته باشد و از شهرت دوری کند، دوست می‌دارد ^(۱).

همان طور که در صفحات پیشین نقل شد، حضرت سعد - رضی الله عنه - در حجةالوداع مریض شده و از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - می‌خواهد که به او اجازه دهد تا تمامی اموالش را در راه خدا به عنوان صدقه ببخشد، ولی رسول الله - صلی الله علیه و آله - اجازه نمی‌دهد. پس بر نصف آن اجازه می‌خواهد که باز رسول الله - صلی الله علیه و آله - مخالفت می‌کند. بالاخره از پیامبر - صلی الله علیه و آله - اجازه‌ی خرج ثلث (یک سوم) مالش را در راه خدا گرفته، و آن را صدقه می‌دهد ^(۲).

* صدق و راستی سعد رضی الله عنه

حضرت عبدالله بن عمر - رضی الله عنهما - گوید: سعد بن ابی وقاص گفت: «رسول الله - صلی الله علیه و آله - بر خفین مسح می‌کردند.» من در این مورد از پدرم حضرت عمر سؤال کردم؟ پدرم فرمود: بله! هرگاه سعد از رسول الله - صلی الله علیه و آله - حدیثی را روایت می‌کند در آن مورد از کسی دیگر سؤال نکن و به سعد اعتماد کامل داشته باش! ^(۳).

۱- سیر أعلام النبلاء: ج ۱، ص ۱۰۲.

۲- الرياض النضرة: ج ۴، ص ۲۸۷.

۳- الرياض النضرة: ج ۴، ص ۲۸۷.

حضرت سعد بن ابی وقاص - رضی الله عنه - مجموعاً ۲۷۱ حدیث را از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرده است که از این مجموع فقط در صحیحین ۱۳ حدیث وجود دارد. بعضی از راویانی که از حضرت سعد رضی الله عنه حدیث روایت کرده‌اند عبارتند از: عبدالله بن عمر، عائشه صدیقه، ابن عباس، سائب بن یزید، قیس بن ابی حازم، سعید بن مسیب، ابو عثمان هندی، عمرو بن میمون، احنف بن قیس، علقمه بن قیس، ابراهیم بن عبدالرحمن بن عوف، عامر بن سعد، عمر بن سعد، محمد بن سعد، مصعب بن سعد، ابراهیم بن سعد، عائشه بنت سعد، و...^(۱).

* دیدن جبرئیل و میکائیل علیهما السلام:

حضرت سعد بن ابی وقاص - رضی الله عنه - می‌فرماید: در جنگ احد دو مرد سفیدپوش را دیدم که در طرف راست و چپ رسول الله صلی الله علیه و آله با کفار جنگ می‌کردند. اولین باری بود که آنها را می‌دیدم. بعداً فهمیدم که آنها جبرئیل و میکائیل - علیهما الصلاة والسلام - بوده‌اند.^(۲)

هنگامی کوچ فرا رسید

حضرت امیر سعد بن ابی وقاص - رضی الله عنه - پس از عمری تلاش و جهاد در راه خدا و پس از کسب افتخارات و امتیازات فراوانی چه در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و چه در عهد خلفای راشدین، در سن ۸۲ سالگی در حالی که ۳۴ فرزند داشت؛ ۱۷ پسر و ۱۷ دختر، در محلی به نام «عقیق» در ۱۰ مایلی مدینه منوره این دنیای فانی را وداع گفت و به سرور و محبوبش محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و همزمانش ملحق شد.

۱- سیر اعلام النبلاء: ج ۱، ص ۹۳. أسد الغابة: ج ۲، ص ۲۳۵.

۲- الرياض النضرة: ج ۴، ص ۲۸۰.

زهري گوید: «هنگامي که حضرت سعد - رضي الله عنه - در بستر مرگ آرميده بود، جبهی پشمينه‌اش را طلب کرد، و گفت: آن را به تنم کنید، چون در روز جنگ بدر همين را به تن داشتيم و برای چنين روزی نگه داشته بودم»^(۱).

مصعب پسر سعد - رضي الله عنه - گوید: در روز رحلت پدرم، سرش بر بالينم بود، وقتی او را نگاه کردم، اندکی گریه کردم، سرش را بلند کرد و گفت: چرا گریه می‌کنی؟ گفتم: به خاطر منزلگاهت که نمی‌دانم کجاست؟! سعد - رضي الله عنه - گفت: گریه نکن! پروردگار مرا هیچ‌گاه عذاب نمی‌دهد؛ چرا که من از اهل بهشتیم^(۲).

آری! به راستی او عذاب نخواهد دید؛ چراکه سعد یکی از عشره مبشره می‌باشد که پیامبر صلی الله علیه و آله صراحتاً مژده‌ی بهشتی بودن را به آنان داده است.

پس از پرواز روح پاکش، جسد مبارک ایشان به مدینه منوره منتقل شد و در مسجدالنبي صلی الله علیه و آله توسط جمعی از صحابه بر او نماز گزارده شد و ازواج مطهرات نیز در غرفه‌های خودشان نماز سعد را ادا کردند، سپس به قبرستان بقیع برده شد و در آنجا در کنار جمعی از اهل بیت و اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله به خاک سپرده شد^(۳).
رضي الله عنه ونورالله مرقدہ ومضجعه.

سعد رضي الله عنه در یک نگاه:

- * از پیشگامان نخستین اسلام.
- * اولین تیرانداز اسلام.
- * پاسدار و نگهبان پیامبر صلی الله علیه و آله.
- * محبوب رسول الله و فدا کردن پدر و مادر برای او.
- * دایی پیامبر صلی الله علیه و آله.
- * از مهاجران اسلام، هجرت به مدینه.

۱- مستدرک حاکم: ج ۳، ص ۴۹۶، مجمع الزوائد: ج ۳، ص ۲۵.

۲- طبقات ابن سعد: ج ۳، ص ۱۰۴ به نقل از امام ذهبي.

۳- صفة الصفوة: ج ۱، ص ۱۴۷. اصحاب الرسول: ص ۲۶۳.

- * یکی از عشره مبشره.
- * یکی از حاضران بر کوه حرا.
- * مجاهد بزرگ اسلام.
- * یکی از پرچمداران اسلام در فتح مکه.
- * فرمانده سپاه اسلام در قادسیه.
- * فاتح بزرگ ایران.
- * خاموش کننده‌ی آتش زرتشت در ایران.
- * بانی شهر کوفه.
- * عضو شورای انتخابی حضرت عمر رضی الله عنه.
- * یکی از مشاوران صدیق حضرت عثمان رضی الله عنه.

بخش دوم:

سعید بن زید رضی الله عنه

قهرمان نبرد یرموک

و اولین والی شام در اسلام

حضرت سعید بن زید رضی الله عنه - :-

امروز هم به اذن پروردگار، قلبم می‌خواهد در مورد یکی دیگر از اسوه‌های تاریخ برایمان بنویسد؛ یکی از پیشگامان نخستین صدق و راستی، استقامت و ایثار، تقوی و زهد، مبارزه و جهاد، یکی از ده یار بهشتی حضرت رسول صلی الله علیه و آله، یکی از مهاجرین، یکی از بهشتیان، و او کسی نیست جز سعید پسر زید رضی الله عنه - قهرمان یرموک.

او حدود ۱۰ سال قبل از بعثت رسول الله صلی الله علیه و آله در مکه‌ی مکرمه متولد شد. پدرش «زید بن عمرو بن نفیل العدوی القرشی» یکی از حقیقت‌گرایان مکه بود. و مادرش «فاطمه بنت نعجة الخزاعیه» یکی از زنان پیشگام در اسلام می‌باشد^(۱). سعید، پسر عموی حضرت عمر رضی الله عنه، دامادش (شوهر فاطمه بنت خطاب) و برادر زنش می‌باشد (یعنی برادر عاتکه بنت زید، همسر حضرت عمر رضی الله عنه). کنیه‌ی او در بیشتر کتاب‌ها «أبو الأعور» می‌باشد.

مردی از تبار حقیقت:

پیش از آنکه به بررسی زندگانی حضرت سعید رضی الله عنه - پردازیم، باید اندکی در مورد پدر حقیقت‌گرایش «زید بن عمرو» که یکی از حقیقت‌گرایان مکه‌ی مکرمه در دوران جاهلیت به شمار می‌آمده است، سخن بگوییم.

ابوسعید (زید) مردی حقیقت‌گرا، ماهر و خردمند بود و چون فطرتی سلیم داشت نمی‌توانست عقائد باطل قومش را بپذیرد، لذا به جستجوی حقیقت و دست‌یابی به راه مستقیم مشغول شد و در این راه جان باخت.

زید با زنده به گور کردن دختران به شدت مخالف بود و از آن نهی می‌کرد و قریش را به عبادت ربّ ابراهیم توصیه می‌نمود و از عبادت بت‌ها باز می‌داشت. او هیچ‌گاه برای بت‌ها قربانی نکرد، و گوشت مردار و خون را نمی‌خورد، و از بعضی آگاهان به علم ادیان شنیده بود که حضرت ابراهیم علیه السلام تنها خداوند را عبادت می‌کرد و کسی را با او شریک نمی‌ساخت، و به سوی کعبه نماز می‌خواند. زید نیز همین شیوه را برگزید تا اینکه کشته شد.

هاشم بن عروه از اسماء دختر ابوبکر - رضی الله عنها - روایت می‌کند که فرمودند:

«من زید را در حالت پیری و ریش‌سفیدی دیدم که به کعبه تکیه زده بود و می‌گفت: «ای قریشیان! قسم به ذاتی که جان زید در دست اوست در میان شما کسی پیرو راستین ابراهیم نبوده غیر از من».

سپس می‌گفت: «پروردگارا! اگر می‌دانستم که عبادت به چه صورتی نزد شما دوست داشتنی‌تر است، قطعاً به همان صورت و روش عبادت می‌کردم، ولی افسوس که نمی‌دانم». پس بر روی دستانش سجده می‌کرد».

قریشیان زید را بسیار اذیت می‌کردند، مخصوصاً «خطّاب» که عموی زید بود، او را بسیار سرزنش می‌کرد ^(۱).

در کتاب‌های تاریخی نحوه به خود آمدن زید و چگونگی بیداری و پی بردن او به بطلان بت‌پرستی، این‌گونه نقل شده است:

«زید بن عمرو بن نفیل، دور از جنجال و ازدحام مردم ایستاده و قریش را تماشا می‌کرد که یکی از اعیاد خود را برگزار می‌کردند. می‌دید مردان عمامه‌های سندسی گران‌قیمت به سر بسته و به پوشیدن عبای یمانی باارزش افتخار و مباهات می‌کنند.

و زنان و اطفال را می‌دید که زیباترین لباس و گران‌بهاترین زیور را در بر دارند، نگاه می‌کرد، می‌دید ثروتمندان حیوان قربانی خود را در حالی که آنها را به انواع زیور آراسته بودند، برای قربانی کردن در پای بت‌ها، به دنبال خود می‌کشیدند.

زید ایستاده و به دیوار کعبه تکیه داده بود، گفت:

«ای جماعت قریش! خداوند گوسفند را آفریده، و هم او از آسمان باران نازل فرموده، گیاه و سبزه را در زمین رویانده و گوسفند سیر و چاق شده است، اما اینک شما آن را بر غیر نام او (و برای غیر او) ذبح می‌کنید، شما را نادان و ابله می‌بینم».

عمویش، خطاب، (پدر عمر رضی الله عنه) برخاست و کشیده‌ای بر صورتش نواخت و گفت:

«مرگ بر تو! ما تا به حال این چرندیات را از تو می‌شنیدیم و آن را تحمل می‌کردیم، اما دیگر طاقتمان به سر آمده و کاسه‌ی صبرمان لبریز گشته است».

سپس جمعی اوباش و نادان را تحریک نمود و آنها را بر او شوراند که به اذیت و آزارش روی آوردند، آن قدر او را اذیت کردند تا از مکه خارج شده و به کوه حرا پناه برد. خطاب عده‌ای از جوانان قریش را به مراقبت از او گسیل داشت، تا اجازه ندهند وارد مکه شود. آنان به سختی مراقب بودند، طوری که زید جز پنهانی و دور از چشم مراقبان، نمی‌توانست وارد مکه شود.

پس از آن - بدون اطلاع قریش و به صورت سری و محرمانه - با ورقه بن نوفل و عبدالله بن جحش و عثمان بن حارث، و امیمه دختر عبدالمطلب، عمه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله ملاقات کرد و در مورد گمراهی و کجروی قریش به بحث و مذاکره نشستند.

زید به یارانش گفت:

«به خدا می‌دانید که قوم شما حقیقتی را در دست ندارند و می‌دانید دین ابراهیم را به خطا و انحراف کشیده‌اند، پس اگر شما می‌خواهید رستگار شوید، برای خود دینی پیدا کنید که از آن پیروی نمایید.»

هر چهار مرد به طرف راهبان و احبار یهود و نصاری و سایر ملت‌ها شتافتند، و از آنها درخواست کردند که دین حنیف ابراهیم را به آنان ارائه دهند.

ورقه بن نوفل نصرانی شد. و عبدالله بن جحش و عثمان بن حارث، راه به جایی نبردند و به چیزی نرسیدند. اما زید بن عمرو داستانی دارد، که آن را از زبان خودش می‌شنویم:

«با تلاش و زحمت با یهودیت و نصرانیت آشنا شدم و رموز آنها را دریافتم، اما از آنها دوری جستم و آنها را کنار گذاشتم. چون در آنها چیزی که مایه‌ی اطمینان خاطر باشد، نیافتم. به جستجوی دین ابراهیم سیر آفاق را پیش گرفتم تا از سرزمین شام سر در آوردم، پیش راهبی رفتم که از علم کتاب توشه‌ای اندوخته بود و در مورد دین ابراهیم از او نظر خواستم، و داستان و سرگذشت خود را برایش تعریف کردم، به من گفت:

«برادر مکی! می‌بینم به جستجوی دین ابراهیم آمده‌ای.»

گفتم: بله درست فهمیدی. من به دنبال آنم.

آن‌گاه گفت: «تو دنبال آیینی هستی که در حال حاضر وجود ندارد، ولی در آینده‌ی نزدیک در دیار شما ظهور خواهد کرد، چون خداوند متعال از میان قوم شما یک نفر را مبعوث می‌کند که دین ابراهیم را تجدید و زنده می‌کند. اگر او را یافتی، به خدمتش درآی و از او پیروی کن.»

زید بار بازگشت به مکه را بست و به امید اینکه پیامبر موعود را دریابد، با قدم‌های استوار به سوی مکه گام می‌نهاد.

هنوز در راه برگشت بود که خداوند پیامبرش را مبعوث کرد، و محمد ﷺ با دین هدایت و حق برخاست. اما زید او را درک نکرد؛ چون جمعی از اعراب بر او شوریدند و قبل از رسیدن به مکه او را به قتل رساندند، و فرصت ندادند چشمش به دیدار پیامبر ﷺ روشن شود.

در لحظاتی که زید نفس آخرش را می‌کشید، به آسمان چشم دوخت و گفت:

«اللَّهُمَّ إِن كُنْتَ حَرَمْتَنِي مِنْ هَذَا الْخَيْرِ فَلَا تُحْرِمْ مِنْهُ ابْنِي سَعِيدًا.»

«پروردگارا! حال که مرا از این خیر و برکت محروم کردی، پسرم سعید را محروم مفرما»^(۱).

به این ترتیب زید بن عمرو قبل از رسیدن به رسول خدا ﷺ بقتل رسید و به سوی «الله» شتافت.

در روایات آمده که حضرت سعید رضی الله عنه فرزند زید و عمر بن خطاب رضی الله عنهما عموزاده زید از رسول خدا ﷺ پرسیدند: آیا برای زید استغفار کنیم؟ حضرت رسول فرمود: «بله! ایشان به تنهایی به صورت یک امت زنده می‌گردد». در حدیث دیگری از رسول خدا ﷺ روایت شده که فرمودند: «وارد بهشت شدم، آنجا زید را دیدم که دو درخت سرسبز در اختیار داشت»^(۲).

سعید - رضی الله عنه - در آغوش اسلام:

پروردگار دانا، که بر حال ابوسعید (زید) آگاه بود، دعای مخلصانه‌ی او را پذیرفت و این دعا یکی از عوامل مهم روی آوردن سعید به اسلام بود. همین که پیامبر صلی الله علیه و آله مبعوث شد و مردم را به دین اسلام فرا خواند، سعید بن زید در پیشاپیش مؤمنان قرار گرفت، و از جمله‌ی جوانانی بود که قبل از بیست سالگی رسالت پیامبر خدا ﷺ را تصدیق کردند. او قبل از رفتن پیامبر صلی الله علیه و آله به دارالارقم ایمان آورد.

این امر عجیبی نیست؛ چراکه سعید در خانواده‌ای متولد شد که گمراهی و کجروی قریش را انکار کرده و آن را مردود می‌دانستند، و در پرورش‌گاه پدری پرورش یافت که زندگی خود را وقف جستجوی حق و حقیقت کرد. و زمانی مرگ را پذیرا شد که نفس‌زنان به دنبال حق می‌دوید.

۱- صور من حياة الصحابة «حکایة سعید». اصحاب الرسول: ص ۲۶۷-۲۶۵.

۲- شباب حول الرسول: ص ۸۵.

سعید به تنهایی مسلمان نشد، بلکه همراه او همسرش، فاطمه دختر خطاب که خواهر حضرت عمر بود، به اسلام مشرف شد^(۱).

سعید رضی الله عنه و شکنجه‌ی قریشیان:

مرحله‌ای که اکثر گرویدگان به رسول الله صلی الله علیه و آله در مکه‌ی مکرمه با آن روبرو می‌شدند، مرحله‌ی شکنجه، اذیت و آزار جسمی و روحی از سوی خانواده و قبیله‌ی خویش بود. حضرت سعید - رضی الله عنه - نیز با این مرحله مواجه شد، تا برای آینده‌ای روشن آماده گردد.

خودش می‌گوید: «به یاد دارم زمانی را که مسلمان بودم، عمر بن خطاب به عنوان یکی از سران شرک مرا آزار و اذیت رسانده و به من اهانت می‌کرد». سعید - رضی الله عنه - تمامی آزارها و اذیت‌های قریشیان را در مکه تحمل نمود، سه سال تمام به همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله در شعب ابی طالب در محاصره بسر برد و تمامی آن مشکلات را به جان خرید، تا در آینده‌ی نزدیک در ردیف مردان بهشتی پروردگار درآید.

این جوان قریش به حدی از سوی قومش اذیت و آزار دید که برای برگشتن از دینش کافی بود، اما به عوض اینکه قریش او را از دین منصرف کنند، سعید و همسرش توانستند، یکی از خطرناک‌ترین مردان قریش و یکی از مهره‌های کلیدی را از چنگ شرک و بت‌پرستی قریش برهانند. آری! او کسی نیست جز عمر بن خطاب که بعداً به فاروق اعظم تبدیل شد.

آزار سعید رضی الله عنه و مسلمان شدن عمر بن خطاب رضی الله عنه:

همان‌طور که قبلاً اشاره کردیم، حضرت سعید - رضی الله عنه - هم داماد حضرت عمر رضی الله عنه بود و هم برادرزنش، اما در گرویدن به اسلام، حضرت سعید و همسرش از

۱- زندگی یاران پیامبر صلی الله علیه و آله: ص ۱۸۵.

حضرت عمر - رضی الله عنه - پیشی گرفته بودند، و این زن و شوهر در ایمان آوردن حضرت عمر - رضی الله عنه - نقش مهمی داشتند، که بهتر است با هم اصل داستان را مرور کنیم، تا استقامت حضرت سعید و همسرش را به خوبی مشاهده کنیم که سبب نجات بزرگ‌مردی از قریشیان شد:

در یکی از روزهای گرم و سوزان تابستانی که حرارت آن به اوج شدت خود رسیده بود، شراره‌های خورشید مستقیم بر ریگ‌ها و سنگ‌های مکه می‌تابید و آنها را به اخگرهای آتش مبدل ساخته بود، مردی قوی‌الجثه و بلندقامت که خود را محکم پیچیده و آماده‌ی جنگ ساخته بود، با در دست داشتن شمشیر برهنه، بر روی آن‌شن‌های سوزان به حرکت درآمد، (او عمر بن خطاب نام داشت)، با عجله‌ی هرچه تمامتر گام‌های محکم و سنگین برمی‌داشت و قدم‌ها را چنان بر زمین می‌کوبید، تو گویی که زمین در زیر پاهایش به لرزه درمی‌آمد، تمام اطراف خود را با نظر خشم‌آگینی که شراره‌های غضب از آن می‌پرید، می‌پایید. هیچ توجه و اعتنایی به خورشید برافروخته و شن‌ها و سنگ‌های آتشین نمی‌کرد، به باد گرم سموم، بدان هنگام که می‌وزید و چهره‌ی انسان را به زغال مبدل می‌ساخت، اهمیّت نمی‌داد. هدف مشخصی داشت و می‌خواست هرچه زودتر به آن دسترسی پیدا کند. آری! او می‌خواست سید و و سرور و بزرگ‌ترین انسان‌ها (یعنی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم) را به قتل برساند!^(۱)

یکی از شاگردان رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم در مسیر راه، عمر خشمگین را می‌بیند که با شمشیر برهنه به سوی هدف گام می‌نهد، فکری به ذهنش خطور کرد تا برای مدتی هر چند کوتاه او را از رسیدن به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باز دارد، جلو رفته و گفت: ای ابن‌خطاب! کجا با این وضعیّت؟
عمر گفت: می‌خواهم محمد را بکشم!

آن مرد گفت: پس با قبایل بنی‌هاشم و بنی‌زهرة چکار می‌کنی؟ آیا با کشتن محمد می‌توانی از آنها در امان باشی؟!

عمر گفت: نکند تو هم از دینت برگشته و پیرو او شده‌ای؟!

آن مرد که وضعیّت را نامناسب دید از راه دیگری وارد شد و گفت: آیا خبر بسیار عجیبی را شنیده‌ای؟

عمر گفت: چه خبری؟

آن مرد گفت: خانواده‌ات هم از گرویدگان به دین محمد هستند!

عمر گفت: خانواده‌ی من؟!

آن مرد گفت: آری! دامادت، سعید بن زید و خواهرت فاطمه مسلمان شده‌اند!

این خبر آن قدر بر عمر اثر گذاشت که فعلاً رفتن نزد پیامبر ﷺ را گذاشته و با عجله به سوی منزل خواهرش گام برداشت تا اول به حساب آنها برسد...^(۱)

در آن وقت که تجمع تمامی مسلمانان مشکل بود، پیامبر ﷺ سعی می‌کرد برای افراد نومسلمان، از شاگردان قدیمی‌اش که با تعالیم آسمانی بیشتر آشنا شده بودند، به عنوان معلّم خصوصی کار بگیرد تا آنها نیز با عقاید اسلامی آشنا شوند.

در این روز تاریخی که به آن اشاره شد، حضرت خباب بن ارت - رضی الله عنه - در منزل سعید و فاطمه حضور داشت و به آنان آیات ابتدایی سوره‌ی «طه» را تعلیم می‌داد و از آن بحث می‌کرد. هنگامی که عمر خشمگین به درب منزل رسید و با صدای بلند، سعید و فاطمه را صدا زد، خباب سریعاً خود را پنهان کرد و آن صفحه‌ی قرآن را نیز در جایی مخفی کردند. عمر داخل آمده و با عصبانیت گفت: آن صدای چه بود؟ (ظاهراً زمزمه‌ی قرآن را بیرون خانه شنیده بود)

سعید با ترس و لرز گفت: چیزی نبود، با همسرم گپ می‌زدیم...

عمر گفت: نکند شما هم مسلمان شده‌اید!

(۱) - طبقات ابن سعد: ج ۳، ص ۲۶۸-۲۶۷.

سعید گفت: نه! اما اگر دینی بهتر از دین تو باشد، مگر اشکالی دارد آن را قبول کنیم؟!

عمر دیگر اجازه‌ی حرف زدن را به او نداد، و او را حسابی کتک زد، تا جایی که فاطمه، همسر سعید (که خواهر عمر بود) تاب دیدن آن را نداشت و برای دفاع از شوهرش جلو رفت تا برادرش را از زورگویی باز دارد، اما عمر چنان سیلی محکمی نیز بر صورت او نواخت که خون از چهره‌اش فوران کرد.

فاطمه که فشار و اذیت عمر را دید، فریاد برآورد: ای عمر! تا کی از این جهالت دست نمی‌کشید! تا کی می‌خواهید در مقابل بت‌های بی‌جان سر تعظیم فرود آورید! دین شماها باطل است! آری درست حدس زدی ما مسلمان شده‌ایم و با افتخار گواهی می‌دهیم که هیچ معبودی غیر از الله وجود ندارد و شایسته‌ی پرستش نیست، و محمد پیامبر و فرستاده‌ی خداوند است برای نجات انسان‌ها...

در این لحظه انگار فرشتگان آسمان، زمین و زمان به او می‌گویند:

«ای مرد خشن! وایستا! از جاهلیت خود وداع کن، تختی در جایگاه تاریخ برای تو آماده شده است تا بر آن قرار بگیری. همانا محمد ﷺ - کلیدی را در دست تو قرار خواهد داد، درهای تاریخی را بدان می‌گشایی که تو را فراموش کرده است و اصلاً تو را نمی‌شناسد و وجود تو را احساس نکرده است... آری! تو پا به عرصه‌ی تاریخ می‌گذاری سپس از نردبان آن بالا می‌روی و بر کاخ پر عظمت آن مسلط می‌شوی و بر کرسی‌ای می‌نشینی که پایین‌تر از کرسی‌های انبیا و بالاتر از کرسی‌های بزرگان است.

ای مرد خشمگین! وایستا! اسلحه‌ای را که می‌خواهی با آن با دین جدید بجنگی، به دور بینداز! کسی با دین خدا یارای جنگ ندارد.

شمشیرت را به دور انداز! آن را از غلاف کشیده‌ای، می‌خواهی با آن، محمد را بکشی؟ دین جدید او را از بین ببری؟ و ۳۹ نفر از اصحاب و یاران او را به

هلاکت برسانی؟ بدان! محمد رسول خداست، سید و آقای همه‌ی انسان‌هاست، او هرگز کشته نخواهد شد.

ای عمر! بیا شمشیرت را در غلاف بگذار! دستی را که به منظور زدن زنی (خواهرت) بالا کشیده‌ای، پایین آر! بیا از شرک، جهالت، ظلم و سنگدلی و بی‌رحمی خود، جسم و روح را پاک کن! غسل کن و از ناپاکی دور شو! تو به سوی سرچشمه‌ی نور در حرکت هستی»^(۱).

سخنان آتشین فاطمه با آن چهره‌ی خونین که از اعماق قلبش بیرون می‌آمد، مانند تیری بر قلب عمر اثر گذاشت و او را قدری آرام کرد. گفت: آیا برای اثبات این سخنان تان مدرکی دارید. سعید با عجله آیات اول سوره‌ی طه را آورد و به عمر نشان داد. عمر گفت: آن را به من بدهید ببینم چه گفته است؟!

سعید و فاطمه گفتند: این طوری نمی‌شود، تو به خاطر مشرک بودن پلید هستی و این آیات را نباید جز انسان‌های پاک لمس کنند، پس ابتدا باید غسل کنی آن وقت می‌توانی آن را بخوانی...

عمر که جرقه‌هایی از نور الهی بر قلبش تابیده بود، غسل کرده و برگشت، سپس آیات ابتدایی سوره‌ی طه را که به تازگی نازل شده بودند، تلاوت کرد^(۲):

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿طه﴾ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى ﴿١﴾ إِلَّا تَذَكُّرَةً لِّمَن تَخْشَى ﴿٢﴾ تَنْزِيلًا مِّمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَوَاتِ الْعُلَى ﴿٣﴾ الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى ﴿٤﴾ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى ﴿٥﴾ وَإِنْ تَجَهَّرَ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى ﴿٦﴾ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ۖ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى ﴿٧﴾ [طه: آیه ۸-۱].

(۱) - داستان زندگی حضرت عمر - ﷺ - : ص ۹-۱۰.

(۲) شباب حول الرسول: ص ۸۶-۸۷.

«طه! (ای پیغمبر) ما قرآن را برای تو نفرستاده‌ایم تا (از غم ایمان نیاوردن کافران، و نپذیرفتن شریعت یزدان) خویشان را خسته و رنجور کنی. لیکن آن را برای پند و اندرز کسانی فرستاده‌ایم که از خدا می‌ترسند (و از او اطاعت می‌کنند). از سوی کسی نازل شده است که زمین و آسمان‌های بلند را آفریده است. و خداوند مهربانی (قرآن را فرو فرستاده) است که بر تخت سلطنت (مجموعه‌ی جهان هستی) قرار گرفته است (و قدرتش سراسر کائنات را احاطه کرده است). از آن اوست آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین و آنچه در میان آن دو و آنچه در زیر خاک (از دفائن و معادن) است. (ای پیغمبر!) اگر آشکارا سخن بگویی (یا پنهان، برای خدا فرق نمی‌کند، و نهانی (سخن گفتن تو با دیگران را) و نهان‌تر (از آن را که سخن گفتن تو با خودت و خواطر دل است) می‌داند. او خداست و جز خدا معبودی نیست. او دارای نام‌های نیکو است».

عمر بن خطاب که آیات قرآن تأثیر فراوانی بر قلبش گذاشته بود گفت: مرا نزد محمد راهنمایی کنید. حضرت خبّاب به محض شنیدن این سخن، فوراً از مخفی‌گاهش بیرون جهید و گفت: ای عمر! مژده باد تو را، امیدوارم دعای شب جمع‌ه‌ی پیامبر در حق تو قبول شده باشد که فرمود:

«اللهم أعز الإسلام بعمر بن الخطاب أو بعمر بن هشام»^(۱).

پروردگارا! اسلام را سربلند بگردان با مسلمان شدن عمر بن خطاب یا عمرو بن هشام

(ابوجهل)

سپس خبّاب دست او را گرفته و به سوی دارالارقم، جایی که پیامبر ﷺ و یارانش در آنجا جمع بودند، برد. و بدین شکل حضرت سعید و همسرش فاطمه - رضی الله عنهما - در اسلام آوردن حضرت عمر - ﷺ - نقش مهمی را ایفا کردند و

نور ایمان از منزل آنان و به برکت استقامتشان در مقابل آزار و اذیت عمر، در قلب این بزرگ‌مرد تاریخ تابیدن گرفت^(۱).

حضرت سعید رضی الله عنه و هجرت به مدینه:

حضرت سعید - رضی الله عنه - نیز از جمله‌ی عاشقان الهی بود که با هجرتش به مدینه‌ی منوره ثابت نمود خدا، رسول‌الله صلی الله علیه و آله و آئین انسان‌ساز اسلام را بر هر چیزی ترجیح می‌دهد، حتی بر شهر و دیار و زادگاهش. او به خاطر دین به همراه همسر ایثارگرش به مدینه‌ی الرسول مهاجرت کردند تا مشمول آیات الهی و الطاف پروردگاری در مورد مهاجران فی سبیل‌الله قرار گیرد.

سعید و خانواده‌اش در مدینه‌ی منوره در منزل «رفاعة بن المنذر» سکنی گزیدند و به شکلی ساده زندگی را به سر می‌بردند.

حضرت سعید رضی الله عنه و جهاد در راه اسلام:

حضرت سعید - رضی الله عنه - در تمامی جنگ‌های مسلمانان در مقابل کفار و مشرکان شرکت داشته و در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله مجاهدت‌ها و ایثارگری‌های فراوانی را از خویش به ثبت رسانده است. او فقط در جنگ «بدر» حضور نداشت آن هم نه به خاطر سستی و تخطی، بلکه برای اجرای دستور رسول‌خدا صلی الله علیه و آله به همراهی حضرت طلحه جهت جمع‌آوری اطلاعاتی در مورد شام به آنجا رفته بودند. چون خود رسول‌الله صلی الله علیه و آله آنان را فرستاده بود، در وقت بازگشت آنان که غنایم بدر تقسیم

(۱) - جریان مفصل و زیبایی اسلام آوردن حضرت عمر و قهرمانی‌هایش را در «زندگانی

حضرت عمر، نوشته‌ی شیخ طنطاوی، ترجمه استاد ابوبکر حسن‌زاده، و همچنین جامعه‌گرایی حضرت عمر بن خطاب، و سیمای صادق فاروق اعظم و... مطالعه بفرمایید.

می‌شد، رسول خدا ﷺ به هر دوی آنان مانند بقیه‌ی مجاهدان سهم یک مجاهد را عطا فرمود^(۱).

همچنین سعید و جمعی دیگر از بزرگان صحابه در سپاه اعزامی برای مقابله با رومی‌ها حضور داشتند، همان سپاهی که رسول اکرم ﷺ - قیادت و فرماندهی آن را به جوانی به نام «اسامه بن زید» سپرد. هنگامی که سپاه به اطراف مدینه رسیده بودند، پیامبر ﷺ - رحلت فرمود، و پس از شوری و مشورت‌هایی با پافشاری حضرت ابوبکر صدیق - رضی الله عنه - سپاه راه خویش را ادامه داده و به سوی شام حرکت کرد. حضرت سعید - رضی الله عنه - به عنوان یکی از سربازان اسلام در این جهاد حضور داشت^(۲).

حضرت سعید بعد از وفات رسول الله ﷺ - تحت فرمان جانشینان آن حضرت به جهاد و مقابله با دشمنان اسلام ادامه داد. ایشان در محاصره و فتح دمشق در رکاب ابوعبیده بن جراح، یکی از فرماندهان بسیار شجاع سپاه اسلام قرار داشت، و نهایتاً ابوعبیده او را به عنوان والی آنجا منصوب کرد و ایشان اولین والی مسلمانان بود که در سرزمین شام حکم می‌راند^(۳).

سعید رضی الله عنه، شیر جنگجو در معرکه‌ی یرموک:

شاید بتوان گفت: چشم‌گیرترین قهرمانی‌های سعید و نقطه‌ی اوج جانفشانی او در راه اسلام همان باشد که در نبرد یرموک، به ثبت رسیده است. بگذارید ماجرا را از زبان خودش بشنویم:

«در نبرد یرموک تعداد افراد سپاه ما تقریباً بیست و چهار هزار نفر بود، و روم برای مقابله با ما یکصد و بیست هزار نفر بسیج کرده بود. آنها با گام‌های استوار و

(۱) - سیره ابن‌هشام: ج ۱، ص ۶۸۴. أسدالغابة: ج ۲، ص ۲۵۳.

(۲) - شباب حول الرسول: ص ۸۹-۹۰.

(۳) - شباب حول الرسول: ص ۹۳.

سنگین همچون کوهی که دستی نامریی آن را به حرکت درآورد، به طرف ما می آمدند.

در پیشاپیش این ارتش، انبوه اسقف و کشیش‌ها، صلیب در دست حرکت می کردند، آنها با صدای بلند دعا می خواندند، و پشت سر آنها ارتش آن را تکرار می کرد، غرش صدای آنان بسان غرش رعد آسمانی به گوش می رسید.

وقتی مسلمانان این سپاه انبوه را دیدند، از کثرت تعداد آنها دست و پای خود را گم کرده و هاج و واج شدند و بیم و هراس بر بعضی مسلط شد.

در این وقت ابو عبیده بن جراح (فرمانده سپاه)، برخاست و مسلمانان را به شرکت در نبرد و مقابله با دشمن تشویق و تحریک می کرد، و می گفت:

عباد الله! انصروا الله، ينصركم و يثبت أقدامكم.

عباد الله! اصبروا؛ فإن الصبر منجاة من الكفر و مرضاة للرب، و مدحضة للعار.

واشرعوا الرماح، و استتروا بالتروس و الزموا الصمت إلا من ذكر الله - عزّ وجل - في أنفسكم، حتى أمركم إن شاء الله ^(۱).

ای بندگان خدا! خداوند را یاری دهید؛ او هم شما را یاور است و شما را پایمرد و ثابت قدم خواهد کرد.

ای بندگان خدا! صبر و شکیبایی داشته باشید، که صبر راه نجات از کفر است و موجب رضایت پروردگار، و برطرف کننده‌ی ننگ است.

نوک نیزه‌ها را به طرف دشمن بگیرید، و خود را پشت سپرها پنهان کنید و چیزی نگوئید جز ذکر خدای متعال، آن هم آرام و در دل خود و به هیچ کاری دست نزنید تا فرمان ندهم».

در این وقت یک نفر از صفوف مسلمانان بیرون آمد و به ابو عبیده گفت:

(۱) - اصحاب الرسول: ص ۲۷۰-۲۶۹.

«من تصمیم گرفته‌ام همین الان جانم را فدا کنم. آیا پیامی دارید تا برای پیامبر ﷺ - ببرم؟!»

گفت: بله! پیامی داریم؛ از جانب من و مسلمانان، به ایشان سلام برسانید، و بگو: «یا رسول الله! آنچه را که خدا به ما وعده داده بود، به حق یافتیم». سعید در ادامه گوید:

«به محض اینکه سخنانش را شنیدم، او را دیدم شمشیرش را از نیام کشید و به ملاقات دشمنان خدا رفت، من هم خود را به زمین انداختم و روی زانویم خیز برداشتم، و با نیزه جلو رفتم، و اولین سوار را زدم که به ما حمله‌ور بود، آن‌گاه خیز برداشته و به طرف دشمن پریدم، و ترس و خوف را از قلب بیرون راندم، مردم هم به مقابله‌ی روم برخاستند، و به نبرد با آنان ادامه دادند، تا اینکه خداوند پیروزی را از آن مسلمانان کرد»^(۱).

حبيب بن سلمة - رضی اللہ عنہ - گوید: «در روز یرموک همگی از اقدام سعید هولناک شده و برایش نگران شدیم، اما او چون به خاطر خدا این کار را کرده بود، مانند یک شیر در مقابل دشمنان می‌جهید و آنان را از پای درمی‌آورد...»^(۲).

سعید رضی اللہ عنہ از دیدگاه رسول الله ﷺ:

حضرت عبدالله بن ظالم تمیمی روایت می‌کند که از حضرت سعید بن زید شنیدم که می‌فرمود: گواهی می‌دهم که علی بن ابی‌طالب از اهل بهشت است. پرسیدم: چگونه؟ توضیح بده! فرمود: او جزو نه نفری است که اگر بخواهی نام همه آنها را برایت می‌گویم، سپس گفت: ما بر روی کوه حراء بودیم که کوه به لرزه درآمد:

(۱) - صور من حياة الصحابة: ص ۱۵۸-۱۵۵.

(۲) - تاریخ ابن عساکر: ج ۱، ص ۵۴۱. اصحاب الرسول: ص ۲۷۰.

أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ - قَالَ: اثْبُتْ حِرَاءَ إِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْكَ إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ صِدِّيقٌ أَوْ شَهِيدٌ. « وَ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَبُوبَكْرٍ وَعُمَرُ وَعَلِيٌّ وَعُثْمَانُ وَطَلْحَةُ وَالزُّبَيْرُ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ، وَسَعْدٌ، وَأَنَا (سَعِيدُ بْنُ زَيْدٍ) »^(۱).

رسول الله با نه نفر از یارانش بر روی کوه حراء بود که کوه به لرزه افتاد. پیامبر ﷺ فرمودند: آرام بگیر ای حراء! زیرا که بر روی تو غیر از نبی و صدیق و شهید کسی دیگر قرار ندارد. سعید فرمود: نه نفر همراه رسول الله ابوبکر، عمر، عثمان، علی، طلحه، زبیر، عبدالرحمن، سعد و خود من بودند.

امام ذهبی همین حدیث را به اسناد ریاح بن حارث به گونه‌ای دیگر نقل می‌کنند که حضرت ریاح فرمودند:

«مغیره بن شعیب در میان اهل کوفه در مسجدی بزرگ حاضر بود که مردی از اهل کوفه شروع به دشنام دادن به حضرت علی بن ابیطالب کرد. سعید - ﷺ - گفت: ای مغیره! آیا نمی‌شنوی که به اصحاب رسول الله ﷺ - اهانت می‌شود! در حالی که رسول خدا ﷺ - در مورد او و نه نفر دیگر فرمودند اینها بهشتی‌اند: «ابوبکر فی الجنة وعمر فی الجنة، وعثمان فی الجنة، وطلحة فی الجنة، والزبیر فی الجنة، وعبدالرحمن فی الجنة، و سعد بن ابی وقاص فی الجنة، وأبو عبیده بن الجراح فی الجنة، والتاسع من المؤمنین فی الجنة».

سپس گفت: ای عبدالله! اگر بخواهی نام نهمین نفر را هم برایت ذکر خواهم کرد. در آن لحظه مردم داخل مسجد سر و صدا کرده و گفتند: ای سعید! تو را به خاطر خدا بگو نهمین نفر چه کسی بود؟ سعید گفت: شما گفتید به خاطر خدا و خدا بسیار بزرگ است، لذا به خاطر خدا اسمش را بیان می‌کنم. نهمین نفر، من یعنی سعید بن زید هستم».

حضرت سعید ﷺ و هشدار به ظالمان:

(۱) - ابوداود: ح ۴۶۴۸. مسند احمد: ج ۱: ص ۱۸۹-۱۸۷. اسدالغابة: ج ۲، ص ۲۵۵.

حضرت سعید - رضی الله عنه - از رسول خدا صلی الله علیه و آله - حدیث مهمی را نقل می‌کند که در صحیح بخاری در «باب المظالم» ذکر شده است و این حدیث هشدار خوبی برای آنانی است که به ناحق مال دیگران را بالا می‌کشند و بر بینوایان ظلم می‌کنند.

عن سعید - رضی الله عنه - قَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله - يَقُولُ:

«مَنْ ظَلَمَ شَيْئاً مِنْ أَرْضٍ طَوَّقَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ سَبْعِ أَرْضِينَ وَمَنْ قَتَلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ»^(۱).

سعید - رضی الله عنه - گوید: از پیامبر صلی الله علیه و آله - شنیدم که می‌فرمود: «هر کس یک وجب زمین را به ناحق از دیگری غصب نماید، خداوند در روز قیامت هفت زمین (آتش) بر گردن او سوار می‌کند، و هر کس به خاطر مالش کشته شود، شهید به شمار می‌آید».

پس باید تمامی ظالمان گوش به زنگ باشند که پروردگار به آسانی از آنان نمی‌گذرد و روزی فرا خواهد رسید که مظلومان حق‌شان را بستانند، اما آن روز برای ظالمان، روز بدبختی و سیه‌رویی است.

﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾ [شعراء: آیه ۲۲۷].

و کسانی که ستم می‌کنند خواهند دانست که بازگشت‌شان به کجا و سرنوشت‌شان چگونه است؟!

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَفِلاً عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ^ع إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ﴾ [ابراهیم: آیه ۴۲].

«ای پیغمبر! گمان مبر که خدا از کارهایی که ستمگران می‌کنند بی‌خبر است (نه، بلکه مجازات) آنان را به روزی حوالت می‌کند که چشم‌ها در آن (از خوف و هراس چیزهایی که می‌بینند) باز می‌ماند».

سعید رضی الله عنه مستجاب الدعوه:

(۱) - بخاری: باب المظالم، ح ۲۴۵۲، أسد الغابة: ج ۲، ص ۲۵۴.

حضرت سعید - رضی الله عنه - نیز یکی از افرادی بود که اگر دست به دعا بر می داشت و چیزی را از خداوند درخواست می کرد، پروردگار توانا دعایش را رد نمی فرمود و درخواستش را می پذیرفت.

به عنوان نمونه، به روایت هشام بن عروه مراجعه می کنیم. هشام از پدرش روایت می کند که:

«أروى» دختر اویس، ادعا می کرد که سعید بخشی از زمین او را غصب کرده و آن را به ملک خود افزوده است. او این موضوع را در محضر مسلمانان تکرار می کرد و از آن سخن می گفت. سپس شکایت آن را پیش مروان بن حکم، والی مدینه برد. مروان چند نفر را نزد سعید فرستاد که با او صحبت کنند. این شایعه بر شاگرد مخلص رسول خدا صلی الله علیه و آله سخت آمد و گفت:

«گمان می کنید به او ظلم می کنم! چگونه به او ظلم می کنم؟! من که شنیدم از پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمود: «هر کس یک وجب زمین را غصب کند، به امر خداوند در روز قیامت تا هفت طبق آتش به گردنش طوق می شود.»
مروان در این لحظه گفت: «بعد از گفتن این حدیث دیگر بینه ای از تو نمی خواهیم.»

حضرت سعید رضی الله عنه گفت: «پروردگارا! این زن گمان می کند من به او ظلم کرده ام، اگر دروغ می گوید، او را نابینا کن، و در چاهی بینداز که بر سر آن با من نزاع دارد. و حق مرا طوری مشخص و روشن فرما که مسلمانان بدانند من به او هیچ ظلمی نکرده ام»^(۱).

طولی نکشید که در درّه ی عقیق سیلی جاری شد که هرگز چنان سیلی جاری نشده بود، و بر اثر سیل حد زمین مورد نزاع کشف و معلوم شد و برای مسلمانان مشخص شد که سعید راست گفته است.

۱- اصحاب الرسول: ص ۲۶۸ به نقل از مسلم: ح ۱۲۳۱.

یک ماه بعد از آن، زن، بینایی‌اش را از دست داد، و در حالی که در زمینش می‌گشت، به قعر چاه افتاد.

عبدالله بن عمر - رضی الله عنهما - گفته است: «وقتی ما بچه بودیم می‌شنیدیم، که می‌گفتند: «خدا مانند آروی کورت کند»^(۱).

چگونه دعایش قبول نمی‌افتد در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «از دعای مظلوم بترسید، که بین مظلوم و خداوند حجابی وجود ندارد». آن هم وقتی مظلوم، سعید بن زید، یکی از ده یار بهشتی پیامبر صلی الله علیه و آله یکی از مجاهدان راه اسلام، و یکی از پیشگامان نخستین اسلام باشد.

حضرت سعید رضی الله عنه و روایت حدیث

حضرت سعید بن زید رضی الله عنه نیز همچون بقیه‌ی شاگردان پیامبر صلی الله علیه و آله بعضی از احادیث صحیح را برای امت اسلامی روایت نموده است. ۴۸ حدیث از رسول‌الله صلی الله علیه و آله از طریق ایشان نقل شده است.

به عنوان نمونه حدیث هشدار به ظالمان که نقل کردیم و نیز حدیث عشره مبشره از طریق ایشان روایت شده است.

عَنْ سَعِيدٍ رضی الله عنه -: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ:

«أَبُو بَكْرٍ فِي الْجَنَّةِ وَعُمَرُ فِي الْجَنَّةِ، وَعُثْمَانُ فِي الْجَنَّةِ، وَعَلِيٌّ فِي الْجَنَّةِ، وَطَلْحَةُ فِي الْجَنَّةِ، وَالزَّيْبُرُ فِي الْجَنَّةِ، وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ فِي الْجَنَّةِ، وَسَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَاصٍ فِي الْجَنَّةِ، وَسَعِيدُ فِي الْجَنَّةِ، وَأَبُو عَبِيدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ فِي الْجَنَّةِ»^(۲).

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ابوبکر، عمر، عثمان، علی، طلحه، زبیر، سعد، سعید، عبدالرحمن بن عوف و ابوعبیده بهشتی هستند.

۱- مختصری از زندگانی یاران پیامبر صلی الله علیه و آله: ص ۱۸۷.

(۲) - ابن ماجه: ح ۱۳۳. و ترمذی از طریق عبدالرحمن بن عوف: ح ۳۷۴۷. مسند احمد:

سعید بن حبیب رضی الله عنه گوید:

این ده نفر با پیامبر صلی الله علیه و آله در یکجا خواهند بود؛ چراکه اینان در جنگها در جلو پیامبر صلی الله علیه و آله و در نمازها پشت سر آن حضرت صلی الله علیه و آله قرار داشتند. و اینها کسانی هستند که از سوی شخصیتی مژده‌ی بهشت را دریافت کرده‌اند که از روی هوی و خواهش نفس سخن نمی‌گوید، بلکه هر آنچه می‌گوید وحی خداوندی است. پس این ده نفر را ده‌یار بهشتی «عشره مبشره» گویند^(۱).

هنگامی کوچ فرا رسید:

حضرت سعید - رضی الله عنه - پس از چند دهه مبارزه و جهاد، ارشاد و تبلیغ و... ندای پروردگارش را لبیک گفت، که او را به سوی خویش و به دخول در جمع هم‌زمان پیشین و نیز هم مجلس شدن با سرورش فرا می‌خواند:

﴿يَأْتِيهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ﴿٢٧﴾ أَرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَةً ﴿٢٨﴾ فَأَدْخُلِي فِي عِبَادِي ﴿٢٩﴾ وَأَدْخُلِي جَنَّتِي﴾ [فجر: آیه ۳۰-۲۷].

«[به هنگام مرگ به روح مؤمن گفته شود] ای نفس آرام گیرنده * خوشنود خدا پسند به سوی پروردگارت باز گرد * و در زمره بندگان [نیک] من در آی * و [نیز] به بهشت من در آی.»

حضرت سعید بن زید رضی الله عنه در سال ۵۰ هجری در سن ۷۳ سالگی در محلی خارج از مدینه به اسم «عقیق» وفات یافت. حضرت عبدالله بن عمر - رضی الله عنهما - یا سعد بن ابی‌وقاص رضی الله عنه ایشان را غسل داده و سپس در قبرستان بقیع به خاک سپردند^(۲).

(۱) - شباب حول الرسول: ص ۹۴.

(۲) - اسدالغابة: ج ۲، ص ۲۵۵. اصحاب الرسول: ص ۲۷۰.

حضرت سعید بن زید رضی الله عنه در یک نگاه:

- * از پیشگامان نخستین اسلام.
- * از مهاجران راه اسلام.
- * یکی از عشره مبشره.
- * یکی حاضران بر کوه حراء.
- * مجاهد بزرگ اسلام.
- * یکی از مسببان مسلمان شدن حضرت عمر رضی الله عنه.
- * از فرماندهان سپاه اسلام در فتح شام.
- * اولین والی شام در اسلام.
- * یکی از مشاوران صدیق حضرت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما.
- * یکی از مستجاب الدعوات.

منابع و ماخذ:

- قرآن كريم: با ترجمه دكتور مصطفى خرمدل.
- صحيح بخارى: امام محمد بن اسماعيل بخارى، دارالارقم بيروت.
- صحيح مسلم: امام أبوالحسين مسلم نيشابورى، دار احياء التراث.
- سنن ترمذى: امام محمد بن عيسى ترمذى، دارالفكر.
- مُسند احمد: امام أحمد بن حنبل، دارالفكر.
- مشكاة المصابيح: علامه خطيب تبريزى، دارالكتب العلمية.
- البداية والنهاية: حافظ أبوالفداء إسماعيل بن كثير، دارالتقوى.
- أسد الغابة فى معرفة الصحابة: عزالدين ابن اثير جزرى، دارالفكر.
- حياة الصحابة: شيخ يوسف كاندهلوى، دار إحياء التراث العربى.
- الإصابة فى تمييز الصحابة: شيخ ابن حجر عسقلانى، دارالكتب العربى.
- الطبقات الكبرى: ابن سعد، دارالفكر.
- سير أعلام النبلاء: امام شمس الدين ذهبى، مؤسسة الرسالة.
- رجال حول الرسول: خالد محمد خالد، دارالفكر.
- شباب حول الرسول، لجنة التحقيق فى دار القلم العربى بحلب.
- صور من حياة الصحابة، رأفت باشا، مؤسسة الرسالة.
- أنيس الطالبين، صفوك سعدالله المختار، مكتبة النهضة، بغداد.
- أصحاب الرسول: ابوعمار محمود المصرى، دارالتقوى.
- مختصر زندگانی ياران پیامبر (ﷺ)، رأفت پاشا، سيد طاهر حسینی، احسان.
- داستان زندگی حضرت عمر ؓ، شيخ على طنطاوى، ابوبكر حسن زاده، كردستان.
- پیام سیره نبوی به مردم عصر حاضر، امام سيد ابوالحسن ندوی، ترجمه عبدالقادر دهقان، صديقى زاهدان.

فهرست مطالب

- ۷... سعد را بشناسیم
- ۸... سعد قبل از اسلام
- ۱۰... سعد چگونه در آغوش اسلام قرار می‌گیرد
- ۱۱... استقامت سعد بر توحید
- ۱۴... مبارزه‌ی عاطفه و ایمان
- ۱۶... فدا کردن جان و مال در راه خدا
- ۱۶... اولین تیرانداز اسلام
- ۱۷... نگهبان پیامبر ﷺ
- ۱۸... پیامبر ﷺ، سعد را دوست دارد
- ۱۹... پروردگارا سعد را شفا بده!
- ۲۰... سعد مستجاب الدعوة
- ۲۲... نمونه‌هایی از قبولی دعای سعد
- ۲۳... دفاع از اصحاب رسول الله
- ۲۵... ترس مردم از دعای سعد
- ۲۶... سعد و جهاد در راه خدا
- ۲۹... حملات امپراطوری ایران بر مناطق عراق
- ۳۱... توصیه‌های تاریخی حضرت عمر به حضرت سعد
- ۳۵... سعد به سوی قادسیه می‌رود
- ۳۷... نمایندگان سعد برای گفتگو با رستم فرمانده فارس
- ۳۸... درخواست رستم برای مذاکره
- ۴۴... گروه اعزامی از طرف سعد به سوی یزدگرد
- ۴۶... بازگشت گروه و مژده‌ی پیروزی برای سعد

- شیپور جنگ به صدا درآمد... ۴۷
- حضرت عمر رضی الله عنه و دعاهاى شبانه روزى اش... ۵۲
- نامه‌ى فرمانده سپاه اسلام به امیرالمؤمنین... ۵۳
- حرکت به سوى پایتخت ایران... ۵۵
- فتح بابل و کوفى... ۵۶
- به سوى «مدائن» پایتخت ایران... ۵۷
- عبورى بى نظیر از دریا در تاریخ جنگ‌ها... ۵۹
- اینها انسان نیستند، دیواند!... ۶۲
- فتح مدائن و کاخ سفید ایران... ۶۳
- ویژگی‌هاى کاخ سفید ایران... ۶۵
- واقعه جلولاء... ۶۷
- فتح حلوان... ۶۹
- فتح الفتوح (فتح نهاوند)... ۷۱
- بناء کوفه... ۷۳
- حضرت سعد و فتنه‌ى بزرگ... ۷۴
- فضایل و ویژگی‌هاى حضرت سعد... ۷۵
- * آیات قرآن در شأن حضرت سعد... ۷۶
- * حضرت سعد از دیدگاه رسول الله صلی الله علیه و آله... ۸۰
- * سعد از دیدگاه صحابه... ۸۵
- * شجاعت سعد... ۸۷
- * زهد و روى گردانى سعد از دنیا... ۸۸
- * صدق و راستى سعد... ۸۹
- * دیدن جبرئیل و میکائیل علیهم السلام... ۹۰

- هنگامه‌ی کوچ فرا رسید ... ۹۰
- سعد در یک نگاه ... ۹۲
- حضرت سعید بن زید ... ۹۵
- مردی از تبار حقیقت ... ۹۶
- سعید در آغوش اسلام ... ۱۰۱
- سعید و شکنجه‌ی قریشیان ... ۱۰۲
- آزار سعید و مسلمان شدن عمر بن خطاب ... ۱۰۳
- حضرت سعید و هجرت به مدینه ... ۱۱۰
- حضرت سعید و جهاد در راه اسلام ... ۱۱۱
- سعید، شیر جنگجو در معرکه‌ی یرموک ... ۱۱۲
- سعید از دیدگاه رسول الله ﷺ ... ۱۱۵
- حضرت سعید و هشدار به ظالمان ... ۱۱۷
- سعید مستجاب الدعوة ... ۱۱۸
- حضرت سعید و روایت حدیث ... ۱۲۰
- هنگامه‌ی کوچ فرا رسید ... ۱۲۲
- حضرت سعید بن زید در یک نگاه ... ۱۲۳
- فهرست منابع و مآخذ ... ۱۲۴